



روزانه ها ...



خانه قلم ها پیوندها

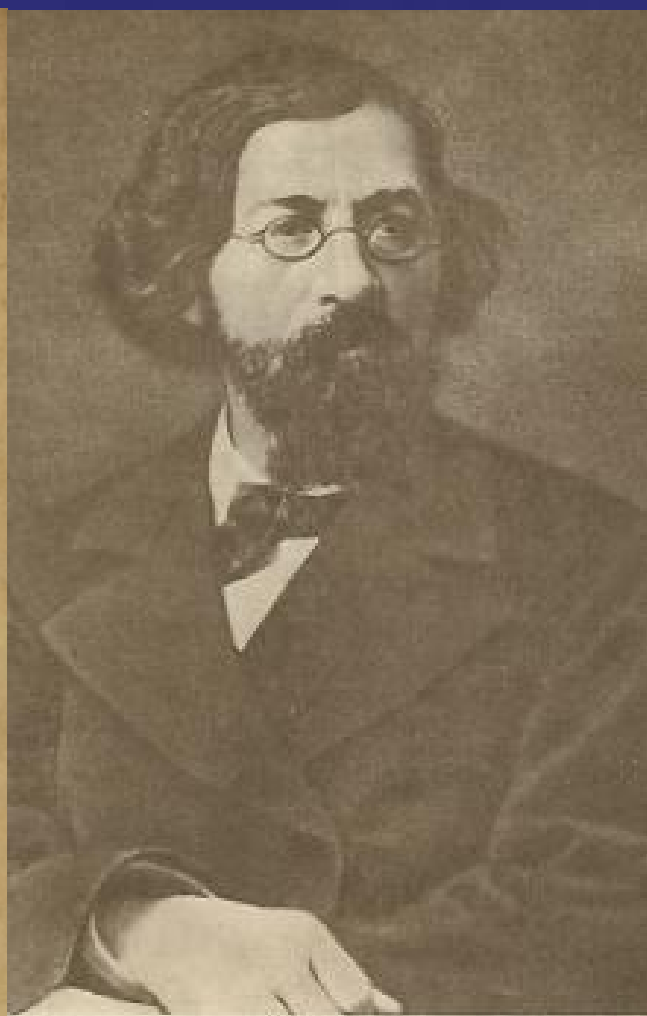
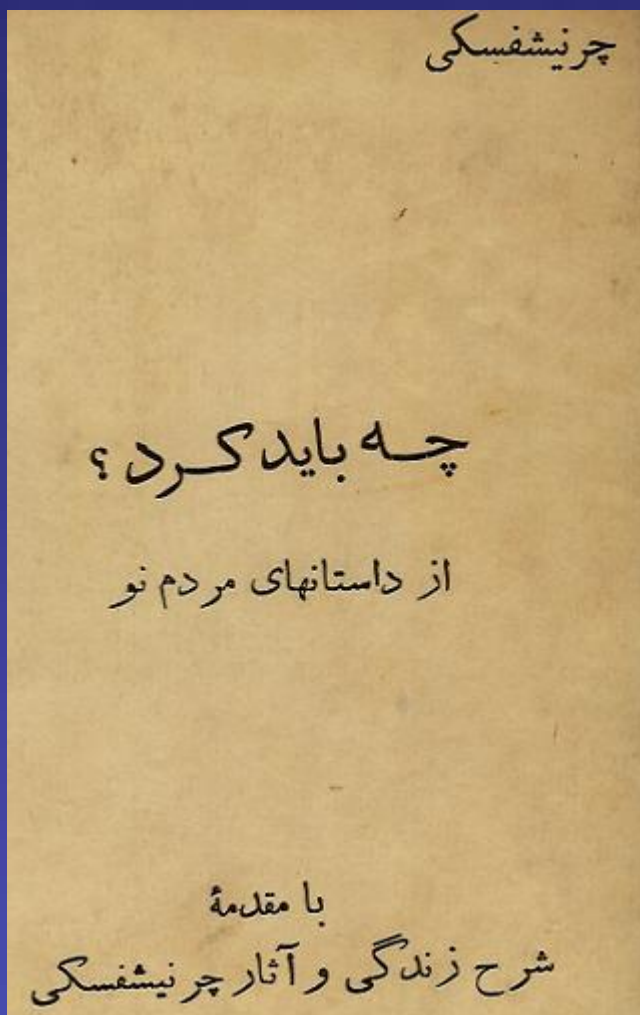


آزاد (م.) ایل بیگی گاه روزانه های دیروز ... و امروز

آوردن این مطالب، نه به معنای تأییدست و نه به تبلیغ؛ تنها برای خواندنست و ...

527

شرح زندگی و آثار چرنیشفسکی (برگردان: پرتو آذر)



سلسله انتشارات ارانی

سال ۱۳۵۴

يك توضیح لازم

نخستین چاپ ترجمه فارسی کتاب "چه باید کرد؟" ه آفرید ه اندیشه نیکلای چرنیشفسکی د مکررات انقلابی بزرگ روس ه فیلسوف ماتریا- لیست ه دانشمند ه منتقد ه نویسند ه و پیشوای جنبش انقلابی د مکرراتیک سالهای ۶۰ سد ه نوزدهم ه د رسال ۱۳۲۹ توسط پروتو آذر از روی متن اصلی آن انجام گرفت .
از آنجا که طی سالهای اخیر نسخه های فارسی این کتاب بکلی نایاب شده است ه دوستداران ادبیات انقلابی ضمن مراجعه به حزب تود ه ایران تجدید چاپ این اثر نام را خواستار شدند .

چاپ کتونی کتاب از روی متن چاپ ترجمه فارسی سال ۱۳۲۹ بدون هیچ تغییر انجام گرفته است .

دائرة انتشارات حزب تود ه ایران

چه باید کرد؟

۲۰۰

سیاست داخلی و تفسیر سیاست بین المللی این مجلات را با وراگذاشتند .

۱۸۵۴- چرنیشفسکی بگتراندن امتحان دکتراموفق شد ولی رسماً از طرف وزارت فرهنگ او را از احراز مقام استادی دانشگاه محروم ساختند .

۱۸۵۵- چرنیشفسکی از رساله خود بنام «رابطه زیبا شناسی با واقعیت هنر» در شورای علمی دانشگاه پترزبورگ دفاع کرد و آنرا بدرجه ممتاز گذراند .

۱۸۵۶- سردهبری مجله «معاصر» با وراگذاشت شد .

۱۸۶۲-۱۸۵۵- آثار فلسفی زیر که در تکامل فلسفه روس نقش بزرگی را ایفاء کرده است بوسیله چرنیشفسکی انتشار یافت .

«رابطه زیباشناسی با واقعیت هنر»

«تفسیر ادبیات روس در عصر گوتول»

«شرح زندگانی و آثار لنینگ»

«مبارزات طبقاتی فرانسه دودوره سلطنت لویی هیچدهم و شارل دهم»

«سرمایه و کار»

«اصول انسان شناسی در فلسفه»

«تفسیر اقتصاد سیاسی استوارت میل»

«هلل انحطاط روم»

۱۸۶۲- حکومت نزارمجله «معاصر» را توقیف کرد و پس از یکماه چرنیشفسکی را نیز بزندان افکند .

۱۸۶۴-۱۸۶۲- چرنیشفسکی در زندان «دژ پتروپاول» دو کتاب «چه باید کرد» و «آلفرید» را نوشت و تاریخ جهان تألیف

«شلوسر» و تاریخ انگلیسی تألیف «ماکولنی» و تاریخ

ایالات متحده آمریکا تألیف «نویمان» را ترجمه کرد .

۱۸۶۴- چرنیشفسکی باعمال شاقه محکوم و بسبب تبعید شد .

۱۸۶۵- چرنیشفسکی بعنوان عضو افتخاری انجمن ادبی «صرب»

انتخاب شد .

ضمیمه

تاریخچه

زندگی و فعالیت چرنیشفسکی

در بیست و چهارم ژوئیه سال ۱۸۲۸ نیکلای گاوریلویچ چرنیشفسکی در ساراتوف متولد شد .

۱۸۴۶-۱۸۴۴- در دارالعلم روحانی ساراتوف تحصیل میکرد . برای نخستین بار با آثار ادبی روشکین و لرمونتوف، شیلر و هیکس و آثار فلسفی هنری پلینسکی و گرتسن آشنا شد .

۱۸۵۰-۱۸۴۶- دو دانشگاه پترزبورگ تحصیل میکرد .

۱۸۵۲-۱۸۵۱- پس از مراجعت از پترزبورگ بسمت دبیر ادبیات در دبیرستان ادبی ساراتوف مشغول تدریس شد .

۱۸۵۳- مادرش در گذشت و چرنیشفسکی با دختر طبیب مشهور شهر ساراتوف بنام «اولگا واسیلیونا» ازدواج کرد سپس با همسرش پترزبورگ رفت و در مدرسه نظام تدریس پرداخت .

در این اوقات با هیأت تحریریه مجلات مترقی آنصبر «یادداشتهای میهن» و «معاصر» همکاری میکرد چنانکه پس از اندک مدت نکاویش قسبتهای انتقادات ادبی و

۲۰۱

تاریخچه زندگی و فعالیت چریشفسکی

۱۸۸۲-۱۸۶۵- در تبعیدگاههای «کازان» و «آلکساندر» و «ویلیسکایا»
 بسر میبرد. در آثارمانهای «مقدمه» و «مقدمه در مقدمه»
 را نوشت و درامهای چند تنظیم کرد و اشعاری نیز سرود
 ۱۸۸۳- بستگان چریشفسکی تقاضای فرجام کردند و در نتیجه او را
 از سبیری بحاجی ترخان آوردند.
 ۱۸۸۹- پیریشفسکی اجازهٔ مراجعت بساراتوف داده شد و پس
 از آنکه زمانی یعنی در روز ۱۷ اکتبر سال ۱۸۸۹ چشم
 از جهان فرو بست .

Nikolai Gawrilowitsh Tshernishefsky

What is to be done?

Translated by

Partow Azar

Что делать?

Was tun?

Que faire?

Che fare?

Tudeh Publishing Centre

" Druckerei Salzland "

325 Stassfurt

72

چه باید کرد ؟

۲

روس ، آنروز که این مبارز دلیر را همراه با دو تن ژاندارم تبعیدگاه سبیری
 میفرستادند، سوگند یاد کرد که آرمان مقدس چریشفسکی را تعقیب کند .

رفار دولت ستمگر تزار با مفسکر پیشنهاد ملت روس یا بگفته مارکس
 «بادا نشین بزرگ روس» بسیار بیرحمانه و ظالمانه بود و در نتیجه شقاوت شما گران
 سقون ملت بیست و یکسال عمر چریشفسکی- از ۳۴ تا ۵۵ سالگی - در زندانها و
 تبعیدگاههای اعمال شاقه نجا شد .

این عمل یکی از بزرگترین جنایات تاریخ بود که دولت مستبد تزاری
 به ملت روس، بفرهنگ و اندیشه های مترقی و باطنی پیشرو روسیه مرتکب گشت.
 بلغاترف در این باب چنین مینویسد :

«..... از آغاز تاریخ روس تا این زمان هرگز هیچ حکومتی چنین جنایت
 بزرگی را تکامل نکرده و رشد فرهنگی روسیه مرتکب نشده است .»
 مارکس پیریشفسکی بسیار اوشن میگذاشت و با دقت فراوان بکوششهای
 « لوباتین (۱) » برای آزادی و برگشت وی از تبعید توجه داشت و چون از
 عدم موفقیت و ناامیدی لوباتین آگاه شد در روز دهم دسامبر سال ۱۸۷۲ یکی
 از دانشندان روس نامه ای نوشت و در آن موکداً تقاضا کرد که : « برای
 برانگیختن حس همدردی مردم غرب نسبت پیریشفسکی و مترقی شخصیت او ضرورت
 دارهٔ تاسرگشت زندگانی بر افتخار او را بطبع برسانید .»

مارکس با تسمه اندوه باری مکرر میگفت که چریشفسکی را «پاداش»
 آثار علمی گرانبها و ارجمندش تبعید کرده اند و مخصوصاً برای مطالعه متن اصلی
 آثار چریشفسکی و دایرالیووف (۲) بآموختن زبان روسی همت گماشت . و معتقد
 شد که « امکان فراغت آثار دانشمندان روس بهمان زبان اصلی « کاملاً جبران
 زحمت و کوشش مصروف در این راه است .»

چریشفسکی در پیشرفت و تکامل فرهنگ و دانش روس ، با وجود تمام
 موانع و تعقیب و شکنجه ها ، نفوذ و تأثیر عظیمی داشته است . چریشفسکی بزرگترین
 فرد سیاسی و اجتماعی عصر خویش ، فیلسوف دمکرات انقلابی ؛ الهام دهندهٔ
 نهضت آزادی و ویران کنندهٔ کاخ استبداد حکومت تزاری بشمار میرود . او در
 راه ایجاد زندگانی اجتماعی نوین در کشور خود بوسیلهٔ انقلاب روستائی مبارزه
 کرده است .

چریشفسکی واضح عقاید مبارزات سیاسی بوده است . چریشفسکی
 راهش و رهبر پیشروان انقلاب دمکراسی روستائی سال ۱۸۶۰ و معلم بوده

۱- لوباتین یکی از دانشمندان قرن ۱۹ کشور روس است

۲- دیرالیووف (۱۸۶۱-۱۸۴۹) نویسنده و مفکر روس

I

چریشفسکی دیاسوف و مفسکر بزرگ ملت روس

بامداد سرد و مه آلود سی و یکم ماه مه سال ۱۸۶۴ مردی رابا چه ای
 سیاه بر فراز صفا میدان «می نینسکایا» در شهر پترزبورگ آوردند .
 او را « پستون تغیر (۱) » که از فراز آن زنجیری آهنین آویخته بود
 تکیه دادند . جلاد کلاه محکوم را اوسرش برداشت و بگردنش لوح سیاهی که
 بر آن نوشته بود : « محکوم سیاسی » آویخت و آنگاه دستهای او را در حلقهٔ
 آهنین داخل کرد . « محکوم » همچنانکه دستها را بر سینه گذاشته بود دقایق چند
 در کنار ستون ایستاد .

قاضی با آنکه بکنواخت خودرای دادگاه را بیفکند اما « محکوم »
 خاموش با چشم نزدیک بین خود اطراف خویش را مینگریست و مشاهده میکرد که
 در پیرامون صفا سربازان و مأمورین پلیس صف بسته اند و دو کنار ایشان شمارهٔ
 زندگی ازدوستان و هواخواهانش ایستاده اند .

پس از ابلاغ رای دادگاه جلاد دستهای « محکوم » را از حلقهٔ آهنین بیرون
 کرد ، او را بزانو در آورده و ششین خویش را بر فراز سر او شکست .

با این تشریفات مضحک تیکلا گاوریلویچ چریشفسکی بکپار خود رسید و از
 تبعیت دولت تزار خارج شد

دولت غدار تزار چنین مینداشت که با این تشریفات سراپا مسخره میتواند
 بهترین فرزند ملت روس را تغیر و تحقیر کند و شرف و حیثیت او را بر باد
 دهد اما در این پندار راه خطا میبویید . این عمل ننگین یا اصطلاح « مجازات »
 حس همدردی همگان را نسبت باین مبارز زنجیر شده برانگیخت و خشم و تنفر
 اجتماع را بر ضد ستمگران و جباران تحریک کرد . جوانانی که در میدان حضور
 داشتند دسته های گل در قدم او نثار کردند و بی ترس و بیم از جسی و تعقیب با فریاد
 های : « باید دیدار چریشفسکی ! » او را مشایعت نمودند . نسل جوان ملت

۱- «ستون قطیر» ستونی بوده است که محکومین سیاسی را برای خارج ساختن
 از تعبیت تزار مقابل آن قرار میدادند . «م»

های وسیع اجتماع پیشرو روس محسوب میشود. بناگفته نئین: «چرنیشفسکی توانسته است حتی با وجود سانسور شدید حکومت تزاری انقلابیون واقعی را تربیت کند و در تمام حوادث و وقایع عصر خود باروح انقلابی نفوذ نماید.»

تعمین ارزش و اهمیت آثار چرنیشفسکی بسیار دشوار است. او مرئی بزرگ ملت روس بود. عقاید وی دربارهٔ مهم‌ترین مسائل علوم اجتماع، ادبیات و هنر غالباً یا با نظریات مارکس و انگلس نزدیک بود و یا با آن منطبق میشد. چرنیشفسکی درخشان‌ترین نماینده فلسفه کلاسیک روس در قرن نوزدهم بشمار می‌رود که توانسته است زمینه‌ها را برای توسعه و تکامل مارکسیسم در روسیه مهیا سازد. یکی از دانشمندان می‌گوید:

«چرنیشفسکی برای تطبیق آثار مارکس با حقایق و واقعات کشور پهناور روس با اینن که شایان توجهی کرده‌است. بدینوسیله است که آثار مارکس در سال ۱۸۶۰ بزبان روسی ترجمه شده بود اما ضرورت داشت تا دوباره با حقایق و واقعیات کشور روسیه منطبق شود و اینکار را نئین غایبهٔ بزرگ در اثر مشهور خود بنام «تکامل سرمایه‌داری در روسیه» انجام داد ولی از بزرگت نفوذ و تأثیر چرنیشفسکی در افکار نئین این عمل میسر گردید.»

از منبغ قیاس آثار و تالیفات چرنیشفسکی برجسته‌ترین مردان کشور روس و نمایندگان افکار غربی تمام کشور های جهان تعلیم گرفته اند و هنوز تعلیم می‌گیرند و در آینده نیز تعلیم خواهند گرفت.

چرنیشفسکی اقتصاددان، مورخ، فیلسوف، منتقد ادبی، هنرشناس و واضح نظریات جدید هنری و ادیب نویسنده بود. چرنیشفسکی در هر باب، از مسائل فلسفی و تاریخی و اقتصادی و معانی و مفالات اجتماعی، که تلفیق‌سازی می‌کرده پیوسته بی‌انتهایا و فساد اجتماع و مستحکم و ظلم و جور حکومت تزاری را محکوم می‌نمود و خیانت تبهکاران و سیاست رویه سفندان لیبرال را فاش می‌ساخت و بندگی و عبودیت ایشان را در برابر زور و قدرت جباران و قماره کشان نکوهیده می‌شمارد و در این میان همیشه تودهٔ وجدیده و مستکن را برای حفظ منافع خویش مبارزه بر ضد قمارگران و پیداکران فرا می‌خواند.

چنان‌بنی چرنیشفسکی در آغاز نیمهٔ دوم قرن نوزدهم بر این اصول متکی بود: تضاد های شدید اقتصادی و سیاسی، توسعهٔ نهضت ملی آزادی کشور روس در دورهٔ تحول عقب‌انداخته و بطنی سیستم تولید فئودال سرف سرمایه‌داری. در آن هنگام ملل غرب بجوش های عظیم سیاسی و اجتماعی که زوال وقتای کاخ فئودالیسم و ارتقاء و وصول بانکار پیشرو اجتماعی را منضم بود، نائل آمده، متفکرین و دانشمندان بسیاری را در دام خود پروراندند. چرنیشفسکی

در آن لحظهٔ تاریخی که غارتگران فاشیت برای نابود ساختن فرهنگ گرنهائی ملت شوروی بسکو حمله می‌کردند رفیق استالین در ششم نوامبر سال ۱۹۴۱ ضمن نطق خود چرنیشفسکی را خردبف پرافتخارترین و درخشان‌ترین مردان نام برد که این امر مردان اعمال جاودان و بی‌وزنهای درخشان را بملت روس الهام داده‌اند که هرگز نام آن از تاریخ بشریت محو نخواهد شد.

چرنیشفسکی در سالهای تسلط و رونق ایده آلیسم و در شرایط اجتماعی بردگی در روسیه رساله‌ای در باب هنر و جهان‌شناسی نوشت که اساس آن را بر پایهٔ فلسفهٔ مارکسیسم نهاد و دو موارد بسیاری آنرا با تعلیمات ماتریالیسم دیالکتیک مطابقت داد. انگلس چرنیشفسکی را بعنوان موخ از کلیهٔ مورخان غرب برتر میدان و معتقد است که رمان فلسفی او بنام «چه باید کرد» پدیدهٔ استثنائی است که هرگز در ادبیات جهان تکرار نخواهد شد.

چرنیشفسکی بعنوان نویسندهٔ سیاسی نیز مقامی منبغ دارد. نظریات او راجع به مسائل بین‌المللی در غالب موارد با نظریات مارکس و انگلس توافق و مطابقت دارد.

چرنیشفسکی از سالهای جوانی آرزو مند بود که زندگانی خویش را برای مبارزه در راه آزادی اقتصادی و سیاسی هم‌میشانش خود وقف کند. حتی در سال ۱۸۵۰ راجع بنیروی عظیم ملت روس و امکان ایجاد توسعهٔ سریع تالیف انقلابی در جریان مبارزات نظریاتی ابراز می‌داشت. چرنیشفسکی سلطنت مطلق و مستبدانهٔ تزار را مغایب ساخته چنین می‌گفت: «این دستگاه هر چه زودتر بنا بودی و زوال روی کند بهتر است؛ بگذار ملتی که هنوز هشیار و آماده نیس در راه کسب حقوق خود بی‌بازره برخیزد؛ مبارزهٔ ایشانرا زودتر آماده و پیدار خواهد ساخت؛ اما تا وقتی که این دستگاه واژگون نشده وسایل آمادگی ملت فراهم نیست. چه این حکومت سد بزرگی در راه تکامل منوی طبقات متوسط و پایین بشمار می‌رود و حقیقهٔ این مردم مظلومرا از هستی ساقط کرده و از درک این مسالهٔ محروم ساخته‌است که خود را انسان بینداند و شایستهٔ حقوق بشری بدانند»

این افکار و نظایر آن محرک تکامل فکری نئین بشمار می‌رود. چرنیشفسکی آزادی ملت را در گرو ترقی و تعالی کشور میدانند او آرزو داشت تا کشوری که در آنجا متولد شده‌است با گامهای سریع در شاهراه ترقی و تکامل پیش رود و کوشش می‌کرد تا گنجینهٔ ذخایر تمدن فرهنگ جهان هر چه بیشتر در کشورش موجود و ذخیره شود. چرنیشفسکی با هوش فراوان از نیروی فکری و منوی ملت روس سخن میراند و حقایق و مظاهر را جلوه گر می‌ساخت که بر استقلال رأی و نبوغ فکری ملت روس گواه بود.

در باب اهمیت و مقام ادبیات روس در بیست و سوم سپتامبر سال ۱۸۴۸ چنین نظر داد:

برای آشنائی با افکار مترقی اجتماع روس و ملل اروپای غربی بر گنجینهٔ تجارب میهن خود و مطالعات و آزمایشهای ملل دیگر دبرگه تشکیل می‌داد که در آزمون سن ماتریالیستی استوار آن از جملهٔ درخشان لامانوسوف (۱)، رادیشیف (۲) گرتسن (۳) و منصوصاً بلینسکی (۴) خوانده میشد و از سوی دیگر منبع الهام بعضی او سرچشمهٔ افکار دانشمندان اروپای غرب بود که سبب ظهور مارکسیسم گردید. چرنیشفسکی منابع فیض بخش عقاید منقدمین خویشرا مطالعه کرد و تالیفات و اشتباهات آنرا مورد انتقاد قرار داد و در حل مهم‌ترین مسألهٔ دانش کام بلندی بسوی ماتریالیسم دیالکتیک برداشت.

در آن عصر هنوز نهضت آزادی طلبی پروتاری در روسیه وجود نداشت و نمیتوانست وجود داشته باشد و چرنیشفسکی چون مبلغ جنبش آزادیخواهی روستایان زرخیز بود، نمیتوانست تا مرحلهٔ ماتریالیسم تاریخی پیش رود چه ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی جهان‌بینی طبقهٔ پروتاریا و همین مرحلهٔ عالیتری از تاریخ اقتصادی و معنوی اجتماع است. با این وجود این مسأله مانع نظر او نبوغ چرنیشفسکی نشد تا از مضامین و معاصرین خود بارکسیسم نزدیکتر شود. چرنیشفسکی پیوسته ملت را با انقلاب فرامیخواند، غش مبارزات طبقاتی را در تاریخ بخوبی درک می‌کرد و خود را موظف میدانست تا در راه تئوریا فکری توده و تغییر سازمان اجتماع از راه انقلاب بکوشد.

نئین بزرگ چرنیشفسکی را نایفهٔ دورانندیش مینامند او را نماینده و مظهر کامل فرهنگ پیشرو ملت روس میدانست. نئین دربارهٔ مقایسهٔ فرهنگ مترقی روس با دوران جهالت ویر بریت و ازین عیب ماندگی و ظلم و استبداد حکومت تزاری چنین مینویسد:

«در روسیه فرهنگ و تالیفات منطقی وجود دارد که پایهٔ آن بسوی پرورشکویچ (۵)، گوچکویچ (۶)، استروو (۷) گذاشته شده‌است... اما فرهنگ و تالیفات بزرگهٔ دیگری نیز موجود است که مظهر نام چرنیشفسکی و پلانوف (۸) است.»

- ۱- لامانوسوف (۱۷۶۸-۱۷۹۹) دانشمند و فیلسوف روس
- ۲- رادیشیف (۱۸۰۴-۱۷۶۹) دانشمند و فیلسوف روس
- ۳- گرتسن (۱۸۷۰-۱۸۴۹) نویسنده و فیلسوف روس
- ۴- بلینسکی (۱۸۴۸-۱۸۹۹) منتقد و فیلسوف روس
- ۵- پرورشکویچ (۱۸۷۰-۱۸۴۰) ملال بزرگ و ضد انقلابی مشهور که پس از انقلاب در سارد سفید ضد انقلابی خدمت می‌کرد
- ۶- گوچکویچ (۱۸۴۵-۱۸۶۶) تاجر و ملاک بزرگ، رهبر جنبش راست و ضد انقلابی
- ۷- استروو (۱۸۷۰-۱۸۰۵) سامتدار و پرووایشن آلمانی
- ۸- پلانوف (۱۸۹۸-۱۸۵۶) نمایندهٔ برجستهٔ فلسفهٔ مادی و مبلغ مارکسیسم در روسیه

از آثار و نوشته‌های «لرمونتوف (۱)» و «گوگول (۲)» که بسیار مستقل و بدیع است و شاید نظر من برجسته‌ترین آثاری است که در سالهای اخیر در ادبیات اروپا بوجود آمده چنین اثبات میشود که بقیام و اهمیت شاعر و نویسندهٔ پرا تنها سیات هر ملت و مرحلهٔ تکامل آن در جامعهٔ بشریت تعیین می‌کنند و هرگز از زمان آن ملت که هنوز بقیام و سریت عظیم جهانی نرسیده‌است، نویسندهٔ گان و شاعرانی که پیغامهٔ بشریت متعلقند و بقیام و مرتبهٔ جهان مکانی نائل میشوند بر نتوانند خاست.

چرنیشفسکی در روابط شخصی و معاشرت و مراددهٔ خود با اشخاصی که مورد قدرانی و احترام او بوده لطف و مهربانی و ملامت بسیار ابراز می‌داشت. هنگامیکه در تبعیدگاه دوراندا «بولویسکیا» بسر میبرد از بسیاری خطرناک و مهلک تکراسوف (۳) شاعر نامدار خلق روس اطلاع یافت. این خبر او را بسیار آذین و ناخوش و متأثر ساخت و آندوه و تأثر خود را در نامه‌ای که بیکی از دوستانش نوشت چنین بیان کرد: «اگر نامهٔ من آنگاه بدست تو رسد که هنوز تکراسوف چشم از جانب فرو بسته است، از جانب من باو بگو که من از صمیم قلب او را بعنوان انسان حقیقی دوست میداشتم، من از دوستی و انصاف او بخود سپاسگزارم، من ارزش مقام منبغ و خدمات برجستهٔ او را میشناسم و معتقدم که شهرت و افتخار او جاودان خواهد ماند و خلق روسیه تا به دوستدار او خواهند بود و در پیشگاه این شاعر عظیم‌الشان و نایفهٔ خیراندیش سر تعظیم فرود خواهند آورد... من و عزای او می‌گیرم آری! عظمت روح و نبوغ فکری او شایستهٔ تحسین و در خور تجیبه است.»

این کلمات از زبان مردی که صداقت و درستکاری او زبانزد همگان است مرف لطف شاعرانهٔ صیق روح اوست.

چرنیشفسکی سراسر حیات خود را وقف خدمتگزاری ملت روس نمود. در صفات و اخلاق وی کوچکترین نقصی مشاهده نشد. مردی درستکار و بنام معنی انسان حقیقی بود، مرحلهٔ کمال بشریت رسیده بود، اراده‌ای بسیار قوی داشت و در دهراترین دقایق زندگانی از روح بزرگهٔ او دلآوری و خوش‌بینی تراوش می‌کرد. در نامهٔ مشهور خود بنام «زنهائی شماره ۹» در ۱۸۶۲ چنین می‌نویسد: «حیات ما متعلق بتاریخ است؛ صدما سال سپری خواهد شد و باز نام ما در نظر مردم عزیز و ارجمند خواهد بود و با قدرانی و سیاستگزاری از ما یاد خواهند کرد... پس مناجایند خود را در برابر مردمی که زندگانی ما را سرمنبغ میسازند از نظر اخلاق خوار و خلیف بنمایم، چرنیشفسکی با ثبات و پایداری دلوارانهٔ خود در برابر جلادان توار نمودهٔ مرد انقلابرا مجسم ساخت چنانکه پس از وی تمام انقلابین بتقلید او برخاستند.

- ۲- لرمونتوف (۱۸۴۱-۱۸۱۴) شاعر آزادبخواه روس
- ۳- گوگول (۱۸۵۲-۱۸۰۵) نویسندهٔ مشهور روس
- ۴- تکراسوف (۱۸۷۸ - ۱۸۱۲) شاعر خلق روس

چرنیشفسکی در سال ۱۸۷۴ یعنی پس از ده سال رنج و شکنجه در زندان «ویلوینسکا» آنگاه که آجدان فرمانده نظامی آن استان او را بنگارش و تقدیم عرضحال فرجای و تقاضای بعثش از تزار تشویق میکرد در پاسخ وی گفت: «من از چه گناهی باید طلب عفو و بخشایش کنم... من چنین میبندم که بدین سبب مرا تبعید کرده اند که ساختمان دماغ من با ساختمان دماغ هورالوف، رئیس ژاندارمهای تزار، متفاوت است. آیا تنها بدین سبب باید طلب عفو و بخشایش کرد؟ سپس کنار نامه عرضحال با دستخط زیبایی خود چنین نوشت: «رویت شد، از اذن عرضحال امتناع میشود.»

نیکیلا - چرنیشفسکی
ملت روس از زندگانی این مبارز قهرمان افسانه‌ها ساخته است. چنانکه یکی از افسانه‌ها را درباره او «کارالنکو» نویسنده مشهور روس نوشته است. و همچنین شعری نامدار روس چون نیکراسوف، اوکیانوف و دیگران اشعار مهیج و زیبایی بنام او ساخته و او را ستوده‌اند.

چرنیشفسکی یکی از باختر ملت روس است و نامش تا به باقی‌وجودان خواهد ماند. چرنیشفسکی یکی از اهلنا یابست که بهترین روش خدمتگزاری و فدائیکاری در راه مین را نشان میدهد و طریق مبارزه دانه‌دار و مؤثر را در راه آزادی و ترویج فکار ملت مینمایاند و مردم را بهر گونه فدائیکاری برای درک سعادت خویش وامیدارد.

II

زندگانی چرنیشفسکی

نیکیلا گوریلویچ چرنیشفسکی در دوازدهم ژوئیه (۱) سال ۱۸۷۸ در خانواده تریب یافته روحانی در شهر ساراتوف متولد شد. استعداد و نبوغ فطری و عشق و اشتیاق بزحمت و کار بزودی در چرنیشفسکی جوان آشکار گشت ذوق و اشتیاق فراوان او یکسب دانش با نبوغ ذاتی و استعداد سرشارش در هم آمیخت چنانکه در یادداشتها و دفاتر خاطراتش که از اباام جوانی وی حکایت میکند، همه جا با صراحت کامل با افکار و اندیشه‌های او رویرو میشود. این یادداشتها نشان میدهد که چرنیشفسکی در سالهای جوانی با چه شور و اشتیاقی با مطالعه مپیرداخته و با چه بشکارت و مجاهدتی در فراگرفتن و آکتساب دانش میکوشیده است. استعداد و قریبیه چرنیشفسکی در آموختن زبانهای قدیم و زبانهای زنده عصر او شکفت آورده است چنانکه زبانهای لاتین، یونانی، فرانسه، تاتاری، عبری، فارسی، عربی، آلمانی، لهستانی و انگلیسی را بخوبی میدانسته و بتاریخ و ادبیات اکثر این ملل آشنا بوده است.

۱- تا بقایم جدید است چهارم ژوئیه

چرنیشفسکی هنوز در سالهای جوانی از طبقه بندی اجتماع و طبقات مختلف آن آگاه نبود اما بیشتر اوقات در یادداشتهای زندگانی خویش حقایق را ثبت میکرد که در آن از یکسوی زبان گویا توصیف مردم مشنبد و غاصب و جبار و مستکبر دیده میشود و از سوی دیگر شرح حال مظلومان و ستمدیدگان اجتماعی یافته است. او از ظلم و جور مستکبران و از مقاومت و شکست ستکشان چون شامد و ناظری بیخارف گفتگو نیکرد بلکه با ابراز همدردی شدید با مردم رنج کشیده و تقصیر شده که از ظلم و استبداد و بیعتی بجان آمده بودند، سخن میراند. چرنیشفسکی با نهایت نفرت و اشتیاق حکایت میکند که چگونه پس حاکم ساراتوف در روز روشن مردم مظلوم و بیوزار از دم تیغ شتم میکندرتند و بدبار عزم میفرستاد. ساکتین شهر از پلیس مردم از دران و آدمکشان نرس و واهمه داشتند. هنگامیکه پییر زنی رنجور که در شب سرد زمستانی راه خانه خویشرا گم کرده بود گفتند که شیرا در اداره پلیس بسربرد آن بیچاره باترس و وحشت بسیار گفت: «آنانجا این پسران ترسم کنیده و مرا بدست این دزدخیشان نیسارید. بیشک در آنجا مرا خواهند کشت.»

چرنیشفسکی مشاهده میکرد که مردم شرافتمند و دانا در محیط خفقان آور و ظلمتکند روسیه تزاری پیوسته بخود کشی دست میزدند و بخوشی و بیگم عفریت مرگ سرنگون میسازند. یکی از این بیعت بر گشتگان طبیعی با استعداد بنام ایوان یا کولویچ یا کورولوف بود که چون یکی از ملاکین ثروتمند با ازدواج او با یکی از دختران زرخرید مخالفت کرد گلوی خود را با تیغ سلمانی شکافت و بکام اجل فروخت. چرنیشفسکی میگفت: «نه تنها مردم بدسرت و بلید بلکه حتی مردم نیکوسیرت و خیراندیش نیز با دانسته قسمت اعظم آن بدبختیها و سیه روزیها را فراهم میکردند. آری همان سیه روزیهای من که در اباام صباوت یا خود ناظر صحت‌های غیر انگیز آن بودم و با داستان دلخراش آنرا از زبان دیگران میشنیدم بنابراین سبب این حوادث چنانکه از اخلاق زشت مردم نبود بلکه روابط متقابل افراد جامعه تمام این سیه روزیها و رنج و مصقات را بوجود میآورد.»

مطالعات در زندگانی اجتماعی، چرنیشفسکی را علاوه بر درک تضادهای روابط اجتماعی مردم با این حقیقت قابل ملاحظه آشناساخت که ملت نیروی شگرفی را تشکیل میدهد و ملت همان پهلوان افسانه و همان قهرمان شکست نا پذیر تاریخ است.

شاید توجه دقیق وی بسوی تأثیرات صیق و همچنان انگیز نیروی عظیم ملت سبب پدید آمدن عشق سرشار او بملت شد و این آرزو را دوی برانگیخت که: «بشریت را در راه جهان بینی جماع کلام بلندی پیش راند.»

اندیشه و آرزوی خدمتگزاری بملت و مین خود و جهان و بشریت هنگام تحصیل در دانشگاه یعنی در دوره ای که رشد فکری او رو بکمال میرفت و عقاید مترقی سیاسی و اجتماعی بسرت دردی پدید میامد روح پر شور چرنیشفسکی را بشام جهات تشخیر کرده بود.

چرنیشفسکی در سال ۱۸۴۴ وارد دبیرستان روحانی شهر ساراتوف شده و در آنجا دامنه وسیع معلومات و استعداد فوق العاده او آشکار گشت. بسیاری از بزرگان آینده درخشانی را در جهان روحانیت برای او پیش بینی میکردند و چنین مینداشتند که او یکی از روحانیون و مپتدین برجسته کشور روس خواهد شد. اما او در میان موقع در باره مسائل زندگانی و اجتماعی و مسائل حیات میانه بشید و با کنجکاوای فراوان بمطالعه زندگانی ملت خویش مپیرداخت. پدرو مادر و خویشان و بستگان چرنیشفسکی مردمانی بودند که از عقل سلیم بهره کامل داشتند چنانکه چرنیشفسکی خود در این باب چنین میگوید:

«این خانواده در باره هر یک از حقایق زندگی نظریات ساده و صحیح داشت. من هنگام نشو و نما در میان ایشان آرام آرام بشاهده مردمانی خود میگردم که رفتار و کردار و گفتار و افکارشان با زندگی واقعی مطابقت و هم آهنگی داشت. و البته چنین سرمشق حبشکی و نمونه دائمی و پایدار در اباام کودکی... در من تأثیر نیکوداشت و بین هنگام مطالعه و تحلییل نظری درباره حق و باطل و صحیح و سقیم و نیک و بد کمک فراوان و شایسته میکرد.»

افکار و عقاید مردم در محیطی که چرنیشفسکی در آن میزیست همچونی از تضادها را بدین شکل بوجود میآورد: «شرافتمند باش! با ده گساری کن! مهریان و خیراندیش باش! دزدی کن! همه مردم بست و بی شرفند. با انصاف باش! همه چیز را در جهان میتوان با پول بدست آورد. خدا را عبادت کن! شراب نغور! خدای وجود ندارد. کار کن و زحمت بکش! هر که را توانستی بیا زارا! همه کس را مظلوم و محترم بدار! دانش و علم زیان بخش است. بیکاری و تن آسانی پیشه سازا دانش سبب رستگاری و فلاح مردم است. شیدای کن! شیوع خود را دوست بدار! تنها ابلهان خوشبختند. دلاوران پیوسته موفق خواهند شد. همیشه راستی را پیشه کن! زندگی جاهلان بسیار رفت انگیز است. چون آب خاموش و چون سبزه حقیر و فروتن باش! قانون هرگز اجرا نمیشود. قانون همیشه اجرا میشود. معلوم نیست علت آفرینش این جهان و آنچه در آنست چیست؟»

چرنیشفسکی در میان این واقعیات متضاد که پیرامون او را فرا گرفته بود توانست منطق زندگانی را بشناسد و دریابد که: «از نفرت و هرج و مرج، نظم و ترتیب نتیجه میشود و در این هرج و مرج تمام نیروهای لازم برای ایجاد نظام و ترتیب وجود دارد، این نیروها اکنون در حال قتل و انقاعاند اما از آغاز عمل آنها مدتها نیکگذرد و در این نفرت و هرج و مرج تمام عناصر و عواملی که از آن زندگانی زیبا و درخشان آینده بوجود میآید نهفته شده است.»

توده ملت این خوشبینی را بچرنیشفسکی تلقین میکرد، همان توده ملتی که چرنیشفسکی با دقت بسیار با هنگام زندگانی او گوش فراداده بود.

چرنیشفسکی خود در این باب چنین مینویسد: «زندگانی من با زندگی ملت من که از هر سو مرا در میان گرفته، آمیخته است.»

سالهای تحصیل چرنیشفسکی در دانشکده (۱۸۵۰-۱۸۴۶) با انقلاب ۱۸۴۸ مغرب زمین مصادف بود. در روسیه نیز در آن سنوات توسعه نهضت روستاییان و تکامل جنبش آزادیخواهی طبقات روشنفکر پیشرو که مظهر آن فعالیت حوزهای انقلابی پیتراغوستف بود آرام آرام محسوس میشد.

در آلمان ذوق و اشتیاق چرنیشفسکی یکسب دانش او را بیشتر و رشته های تاریخ، ادبیات روس، ادبیات جهان، فلسفه و علم اقتصاد و سیاست توجه او را بخود مطلق ساخته بود اما در این اوقات نیز مانند گذشته هرگز کسب دانش و مطالعه کتب حقیقت زندگانی و از اظهار او مستور نیساخت و از اشتیاق فوق العاده او بهوادت انقلابی اروپا و زندگانی اجناسی هم میناش نشیکاست.

چرنیشفسکی از این دانشجوی بیست ساله، همراه و همخان تمام جوانان پیشرو روس با کنجکاوای و اشتیاق بسیار در قایع انقلابی سالهای ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹ را در اروپای غربی دنبال میکرد. او با انقلابیون همدرد بود ولی از مرتجعین و حکمران ایشان یعنی لیبرالهای مستحضر که در آستان مرگ و زوال دست و پا میزدند، نفرت داشت. هنگامیکه با رفقای دانشجوی خود میامد میگفت از سوسیالیستها و از فرانسه و عصیان دانی مردم آنکشور دفاع مینمود.

او رفتار دمکراتها و سوسیالیستها را ستایش میکرد و اعمال لیبرالهای بورژوا منش را تبیح مینمود و نکوهیه میسرد و میگفت: «ایشان چون مردمی که دلشان از تفرسیاسی آکنده شده است، رفتار میکنند و رفتارشان عاری از نجات و شرافت است.»

چرنیشفسکی هنگامیکه در دانشکده تحصیل میکرد همیشه از سخن گفتن در اجناسات اجتراز بیعت اما آنگاه که بسین میامد سخنانش آتین و نافذ بود. هسی در خانه یکی از دوستان بهمانی رفت. زن صاحبخانه با آهنگ رسا قسمتی از نوشته های شرح شکست خانواده سلطنتی او می چهاردهم را قرائت میکرد و آرام آرام میگرفت. چرنیشفسکی پس از اندک زمانی گفت: «حقیقتا شازن بسیار عجبی هست! در شب برای کوفته اندی که گرگ دریده بود، میگرسید و امشب برای گرگی که آن کوفته اندی را دریده اشک میریزد.»

سوادت انقلاب سال ۱۸۴۹ و ۱۸۴۸ چرنیشفسکی را با این مسأله منوجه ساخت که: «تکامل آرام و بدون بیکار امکان پذیر نیست... و تاریخ حتی گامی بدون تحول انقلابی پیش ازفته است. پس تنها از راه انقلاب میتوان کاخ ظلم و استبداد را وازگون ساخت و بساط زور و قلدری را در هم نوردید تا روسیه بتواند در شاهراه تکامل و ترقی گامی پیش نازد.»

چرنیشفسکی شدت خدم و نیروی عصیان ملت را برضد ملاکان و برعلیه اصول بردگی و سازمان اجناسی دولت تزار دریافته بود و شعله فعالیت مثبت و سوبدبش انقلاب در دلش زبانه میکشید. چرنیشفسکی برای انتشار افکار انقلابی در میان توده ملت از هر فرصت استفاده میکرد و ب مردم ساده تلقین مینمود که راهی از یوغ بندگی تراریسم و تحصیل آزادی با انتماس و تفرغ میسر نیست.

بلکه باید آزادی و حق حیات خود را با زور از غاصبان حقوق ملت بازماندند. چرنیشفسکی در مقالاتی که مینویست روح فدائیکاری را در مردم مینماید و ایشان را برای مبارزه آماده میگرد و بیخ و بنیاد فکری و فکری آنها را میساخت. در آن ایام چرنیشفسکی در سراسر اتوق مسکنی داشت و با شغل تعلیم و تربیت زندگی میگرد. میان او و دانش آموزان رابطه ای دوستانه برقرار بود که به پیوسته با روابط همدی درسی محصلین با معلمین خود شایسته تداست. چرنیشفسکی میگوید تا جوانان را با افکار مترقی آشنا سازد. سرانجام رئیس دبیرستان او را مورد بازخواست قرار داد و او را با این بیان که: «شایع است شما افکار انقلابی را میان شاگردان مدرسه تبلیغ میکنید» بر سر خار داشت.

چرنیشفسکی در یادداشتهای آن دوره خود صریحاً مینویسد که هر اجته در انتظار توفیق و تهنید بر سر میبرد است چنانکه میگوید: «من چنین میدانم که هر قدر قویتر باید در انتظار ورود و زنده ایامهای تزار پخانه خود بگذرانم. تا مرا بطرز بزرگ بپرند و خدا میداند» مرا برای چند سال بزندان خواهند افکنند. من در اینجا با موری میگردم که از آن بوی زندان و اعمال شاقه استشمام میشود...»

چرنیشفسکی پس از ترک مدارس در آغاز ماه مه سال ۱۸۸۳ با همسر خود، اولگاسا کراتونا، پترزبورگ رفت. چرنیشفسکی از آن پس تا روزی که توفیق شد یعنی تا هفتم ژوئیه سال ۱۸۶۲ در پترزبورگ بنا به ایتنای خویش مشغول بود. در روزهای نخست توقف خود در پترزبورگ از فرهنگستان علوم درخواست کرد تا برای تریل بر سرجه استادی دانشگاه از رساله خود بنام «روابط زیباییشناسی هنر با واقعیت» دفاع کند. در همان ایام با نیکراسوف شاعر نامدار خلق روس آشنا شد و با نوشتن مقالاتی در روزنامه های «یادداشت های سپین» و «مصارف» پایوی همکاری کرد. چندی نگذشت که مسئولیت قسمت افتاد ادبی و مسائل سیاسی روزنامه را بعهده او واگذاشتند.

از آن لحظه اهمیت و نقش عظیم فعالیت چرنیشفسکی بعنوان رهبر سیاسی و مدافع ایده مولوژی روزنامه «مصارف» یعنی ارگان دسکراتهای انقلابی روس آغاز شد.

حقایق درخشان و فراموش نشدنی فعالیت چرنیشفسکی را میتوان در فاصله سالهای ۱۸۵۲ تا ۱۸۶۴ در شهر پترزبورگ چنین خلاصه کرد:

اداره امور روزنامه «مصارف» و در ضمن آن رهبری عقاید مترقی اجتماع روس، نگارش مقالات انتقادی در باب مسائل هنری سیاسی و تاریخی که در آن زمان بسیار مورد توجه بود، انشاء مقالات تحلیلی درباره مسائل روستایان و حوادث اروپای غربی که برای مردم روس بسیار آموزنده بود، تشجیح دپارلیو بولف جوان، دسکرات انقلابی روس، و واداشتن و تشویق از بکار روزنامه نگاری، نفوذ در عقاید نیکراسوف شاعر خلق روس و تهیه او بسروند اشعاری که مبین عقاید دسکراتهای انقلابی بود، تشکیل حوزه های از

III عقاید فلسفی چرنیشفسکی

چرنیشفسکی برجسته ترین نماینده فلسفه کلاسیک روس در قرن نوزدهم بشمار میرود. این عقاید و نظریات فلسفی او ارزش میگذاشت. این نایفه بزرگ قرن بیستم در این باره چنین مینویسد:

«چرنیشفسکی حقیقه یگانه نویسنده بزرگ روس است که توانست از ۱۸۵۰ تا ۱۸۸۸ در بالاترین سطح فلسفه ماتریالیسم باقی بماند و ترهات و باطل فکرات کلاسیک استپنا، پوزنیووستها، ماخیشتا و گمراهان دیگر را بدور اندازد»

چرنیشفسکی سنتن ماتریالیسم را که بوسیله لامانوسف، رادیکف، بلینسکی و گراسن در فلسفه روس پایه گزاری و بنا شده بود تعقیب کرد و بر راه تفرقی و کمال انداخت.

چرنیشفسکی نظریات ماتریالیستی را با طبیعت و با انسان منطبق میساخت. او در این باب چنین مینویسد: «آنچه در جهان وجود دارد ماده است، ماده کیفیت گوناگون دارد و ظهور این کیفیتها نیروست و آنچه را که ما قوانین طبیعت مینامیم همانا طرق مختلف فعل و انفعال نیروهاست»

چرنیشفسکی در سالهای سلطه و رونق ایده آلیسم دو مطبوعات گسترخار سانسور و وسیله تزاری شواغانه نظریه فلسفی ماتریالیسم را تشریح میکرد و عقاید خود را درباره طبیعت انسانی با تعالیم ناقص و نادرست ایده آلیستها برای مقایسه و سنجش عرضه میداشت. در یکی از مقالات خود بنام «اصول انسان شناسی در فلسفه» بگفته علوم طبیعی و فلسفه آن عصر با اطمینان و وضوح کامل میگفتی جسم و روح را تشریح کرد و چنین نوشت: «... طب و فیزیولوژی و شیمی... ثابت میکنند که هیچگونه دولت در انسان مشاهده نشود و فلسفه باین مسأله این نکته را میافزاید که اگر انسان جز طبیعت واقعی خود طبیعت دیگری نیست داشت قطعاً میبایستی آثار آن بطرفی ظاهر شود اما چون کلیه اساسی که در درون انسان بوجود مییونند تنها بسته و معلول طبیعت واقعی و حقیقی اوست پس طبیعت دیگری در انسان وجود ندارد»

چرنیشفسکی میگوید: «تجربه سرچشمه معرفت و هناسانی ماست. اشیا ای که مستقل از ادراک ما وجود دارد یعنی مصادق خارجی دارد در ذهن ما اثر میگذارد و سبب آن میشود که ما آنرا ادراک و احساس کنیم پس باینجهت فعل تفکر انسان بسته باین شرط است که مظاهر و اشیا ای خارج از ذهن ما وجود داشته باشد. احساسی و ادراک ما طبیعت اروم و عنصر فکری را ایجاد میکنند که با یکدیگر پیوند و بستگی دارد؛ اولاً باید شیی در خارج وجود داشته باشد که این احساس و ادراک را تو ما بوجود آورد و ثانیاً موجودی حسی کننده باشد که این احساس و ادراک در وی پدید آید»

جوانان انقلابی روس که بعدها از آن سازمان انقلابی «زمین و آزادی» بوجود آمد، حمایت از فعالیت انقلابی ملل هجواری، نگارش اثر جاویدانی بنام «چه باید کرد» که در آن عقاید درخشان موسیالیزم و راه جنبش و انقلاب را بنیل جوان آموخت. همان نسل جوانی که پیوسته مطالب جواب این پرسش بودند که «برای ایجاد انقلاب چه باید کرد؟»

حکومت تزاری با آنکه بوسیله پلیس مخفی خود هیچگاه از اقدامات چرنیشفسکی غفلت نداشت بیخ وجه استیوانست دلایل و مدارکی که از فعالیت غیر قانونی او حکایت کند فراهم آورد. اما با این همه هرگز از بروند سازی و تشکیل دادگاههای فرمایشی برای محاکمه این فرزند رشید ملت روس غافل نبود. بگانه و بر که اتهام «برای توقیف و مدعا که» چرنیشفسکی فعالیت او در روزنامه نگاری بود. رئیس ژاندارمری تزار موسوم به: «دالگارو کوف» که مأمور پرونده سازی و ایجاد زمینه برای توفیق چرنیشفسکی بود با نهایت حسنی و بیشرمی به تزار. دستگیر گزارش داد که چرنیشفسکی رهبر اصلی و الهام دهنده «حزب تریخووا» است و اکثر اعضای این حزب از نوینندگان جوان تشکیل میشود.

چرنیشفسکی در روز هفتم ژوئیه سال ۱۸۶۲ بواسطه گزارشهای جعلی نوکران تبهکار تزار توقیف شد و در «دویتر و یاول» زندانی گردید. جریان محاکمه او در حدود دو سال بطول انجامید و بالاخره دادگاه فرمایشی حکومت تزار که بر اتهامات واهی و بی اساس و اسناد دروغ و جعلی متکی بود فرزند رشید ملت روس را بهت بل زندان با افسال شاقه و پس از آن تبعید دائم بسرمین سیری محکوم ساخت.

فرزند ان دلیر ملت روس از سر نوشت اندوه زای چرنیشفسکی، بر خود مینالیپد نه و باخشم و تأثر بتهکاران و سنکاران دستگاه تزاریم لمن و دشنام میفرستاده. بسیاری از ایشان در این ائنهتد که چرنیشفسکی را از زندان فراد دهند و برخی نیز در راه آزادی او دلاورانه کوشیدند. در سال ۱۸۷۵ حوزه از «جوانان انقلابی» پترزبورگ با رحمت بسیار وسائل فرار چرنیشفسکی را از زندان آماده ساخت و طی حکومت تزار که امکان نجات چرنیشفسکی را از زندان بیش بینی میکرد در ژانویه سال ۱۸۷۲ یعنی سه سال بیش از این واقعه او را محرمانه بزندان «ویلوپسکایا» فرستاده بود.

چرنیشفسکی مجموعاً در حدود بیست سال از عمر خود را در زندان و تبعیدگاه بسر برد. سپس تزار آلکساندر سوم در سال ۱۸۸۳ در نتیجه کوشش فرزندان و دوستانش موافقت کرد تا او را به جای ترخان بیارونه و در اینجا تحت نظر پلیس زندگانی کند. چرنیشفسکی پس از مراجعت از تبعیدگاه دوباره فعالیت ادبی خود را آغاز کرد اما نیروی او بواسطه تحمل مشقات زندان و رنج افسال شاقه بسرعت رو بکاهش رفت و بالاخره در شب هفدهم اکتبر سال ۱۸۸۹ برای ابد چشم از این جهان فرو بست.

این فکر را چرنیشفسکی در مقالات دیگر خود بسط میدهد و باینترتیب بگفتی مادی جهان را بشیوت میرساند. بنا بقیده چرنیشفسکی مضمون تصورات انسان بوجود وی بستگی ندارد بلکه بآن اشیا ای ارتباط دارد که او با آنها برخورد میکند... و فکر را آن اشیا و مظاهری بوجود میآورند که بر ذهن انسان از خود اثری باقی میگذارند.»

چرنیشفسکی از آن عقاید و نظریات خشن ماتریالیستی که مظاهر روحی را با پدیده های جسمی یکسان میشمارد احتراز میجوید و در مقاله «اصول انسان شناسی در فلسفه» این مسأله را چنین حل میکند:

«... با رعایت وحدانیت طبیعت، ما در انسان دو نوع پدیده مشاهده میکنیم: پدیده های که مادی است (انسان میضورد و میآشامد و راه میرود...) و پدیده های که باصطلاح روسی نام دارد (انسان میاندیشد و حس میکند و آرزو دارد...) اکنون این ستوال پیش میآید که این دو نوع پدیده چه رابطه ای با یکدیگر دارند: آیا دگرگونی این دو نوع پدیده با وسعادت طبیعت انسانی، که بوسیله تجربیات علوم طبیعی با تانوسیده، متضاد و متباین است؟ علوم طبیعی باز در پاسخ این ستوال میگوید که ما دلیلی برای طرح چنین فرضیه ای نداریم چه در طبیعت شیی وجود ندارد که نهادارای یک کیفیت باشد... ترکیب کیفیتهای فوق العاده متنوع و متفاوت در شینی واحد جزو قانون عمومی اشیا بشمار میرود... و همیشه تظاهرات کمی بتظاهرات کیفی منجر خواهد شد.»

در اینجا چرنیشفسکی اصولاً باین ادعا اتفاق میکند که اندیشیدن و احساس کردن و تظاهرات روحی دیگر از خواص کیفیتهای مخصوص انسان است. فقط این نکته را بآن دقت و صراحتی که در ماتریالیسم دیالکتیک بیان شده تحت اسلوب و در نیآورد.

اختلاف کیفی پدیده های که اصطلاحاً آنرا «اخلاقی» میگویند از پدیده های طبیعی در طبقه بندی علوم نیز مشخص است و در کنار علوم طبیعی «دانشهای اخلاقی نیز وجود دارد (۱)»

معلومات ما بیوسته و بتوسعه و تکامل میرود. «تاریخ علوم ثابت میکنند که بسیاری از دانسته های ما از برکت آنکه امروز بیش از پیش معلومات داریم تغییر شکل داده است.»

چرنیشفسکی در تعقیب این جهت بالاخره باین نتیجه میرسد که منافع طبقات پایین اجتماع نباید هرگز اندیشه تأمین رفاه و آسایش بیژانان را از خاطر دور کند.

چرنیشفسکی در مقاله «اصول انسان شناسی در فلسفه» چنین مینویسد: «طبق اصول روانشناسی بزرگترین سرچشمه صفات زشت و مذموم و اعمال بست و نکوهیده علم کفایت وسائل اقتناع خواسته ها و ارضاء ضروریات است و میتوان

۱ - منظور چرنیشفسکی از دانتهای اخلاقی علوم اجتماعی است.

گفت که انسان وقتی با اعمال زشت مبارزه می‌کوزد، یعنی سبب زبان دیگران می‌شود، که برای تدارک و تهیه احتیاجات خود ناگزیر است تا ایشان را از داشتن آن وسایل محروم سازد.

چریشفسکی درباره بود که روش زندگانی و وضع هراجنماع طرز تفکر و رفتار و عبادت مردم آن اجنماع را مشخص می‌سازد. او در راه تجزیه و تحلیل مضامین اجنماعی کام فراتر نرفته است. پس از ضرورت تناس... ضروری ترین و تعیین کننده خواسته انسان خوردن و آشامیدن است؛ اما غالباً آنچه که برای اقتناع این خواسته‌ها و ارضاء این ضروریات بکار می‌رود در نزد اکثر مردم کلمات کهنه نیست و همین مسأله سرچشمه و منشأ فشاره بسیاری اعمال زشت و بلید می‌باشد... اگر تنها در ربع این یگانه سرچشمه زشتی و پلیدی یعنی از میان برداشتن فقر و بی‌ثباتی عملی مؤثر و جدی بکار رود حتی است که در این صورت دست کم نهم تمام بلیدها و نابکارها بزودی از جامعه بشریت زشت بر خواهد پست.

چریشفسکی این نظریه ایده آلیستی را که می‌گوید: اعمال زشت و نیکو می‌دهد انسان نتیجه قطعی و مسلم آرزو ها و امیال ذهنی (سوز کیف) او با انجام کار زشت می‌باشد، رد می‌کند و باین اصل معتقد است که رفتار انسان با شرایط اجنماعی (اورابطات محکم و بی‌ثبات) مستوار دارد.

چریشفسکی در مقالات اولیه خود راجع به « رابطه جمال شناسی هنر با واقعیت » چنین نوشته است: « تجربه و عمل نه تنها بزرگترین فاش کننده و کاشف گمراهیها و خود فریبی و خود ستانی در کارهای عملی است بلکه تجربه خطاهای فکری و احساساتی ما را نیز آشکار می‌سازد. »

چریشفسکی باصل « عمل و تجربه » بعنوان قاطع ترین و صحیح ترین سبب امتحان نتایج علوم اجنماعی توجه بسیاری مینماید و در این باب چنین می‌نویسد: « ... علم و دانش در ایام اخیر بآن مرحله از کمال رسیده است که ناگزیر باید ضروریات حقیقی طبیعت انسان را که انسان حق دارد، برای اقتناع و ارضای خویش از مظاهر زندگی واقعی و واقعیات آن شده از ضروریات خیالی و موهوم انسان که بصورت تعلیقات پیچیده مانده و بایستی بماند، یکپاره جدا سازد. »

در این بیان اندیشه عین عدالت اجنماعی نهفته است. چریشفسکی در تمقیب این فکر اندکی پس از این بیان در همان مقاله آشکارتر و محکمتر می‌گوید: « ... اگر تشخیص تلاشهای خیالی و موهوم که بصورت تعلیقات پیچیده و بی رویاهای نامفهوم در مفرهای بیمار جلوه می‌کنند از آن ضروریات حقیقی و واقعی طبیعت انسان که الزاماً باید اقتناع شود تا این درجه قابل ملاحظه و مهم است در این صورت معیار تشخیص ما در این مورد چیست؟ وجه کسی در این تضاد بسیار مهم داوری خواهد کرد؟ بدین است که انسان بوسیله تجربیات زندگانی خود حکم می‌کند و نظریه سیده. « عمل و تجربه یعنی این سنگ محک و تراوی

سیاسی زندگانی را برگزیده اند و با امور اجنماعی پرداخته اند. چه اینها ایشان با احزاب سیاسی برای همه کس واضح و آشکار است ...

« شلینگ » نماینده حزبی است که از انقلاب بیم داشت و در سازمانهای قرون وسطایی نجات و نلاح را میجست و کوشش میکرد تا آن دولت فئودال (خانضانی) را که ناپلئون اول در آن روزها کون ساخته بود، احیا کند. « هگل » لیبرال میانه رو بود که در نتایج فلسفی خود بسیار محافظه کار بنظر میرسید ... سخن ما تنها در این مسأله نیست که عقاید این اشخاص عقیده فردی بود - این مسأله چندان اهمیت ندارد - بلکه دستگاه فلسفی ایشان سرابا از روح آن احزاب سیاسی الهام میگرفت که بآن احزاب منتسب بودند.

این بیان که شاید وضع در ایام گذشته چون امروز بوده و تنها امروز است که فلاسفه دستگاههای فلسفی خویش را تحت تاثیر عقاید سیاسی پایه گذاری میکنند بیانی بسیار ساده لوحانه است و اظهار این نظریه درباره آنست از متفکرین که مخصوصاً نسبت سیاسی علم فلسفه را رشته اختصاصی خود قرار داده اند ساده لوحانه تر است. »

این اندیشه اساسی چریشفسکی مبنی بر اینکه هر دستگاه فلسفی مستفید از جهان بینی سیاسی مؤلف و روح آن حزب سیاسی خواهد بود که مؤلف بآن منتسب است، اندیشه ای بنام معنی صحیح و بیست و نیز این مسأله که هر گونه فلسفه برای بیان معرفت ملت ارزشمند نیست نیز کاملاً درست و منطقی است.

چریشفسکی اهمیت شگرف تئوری را برای نمایندهای انقلابی و مبارزه با تشکیلات حکومت خانضانی تزاری بخوبی دریافته بود.

لرزم یک تحول انقلابی در نظر چریشفسکی کاملاً آشکار بود: اول فلسفه را مؤلف بروشن ساختن راه انقلاب و دیگرگون ساختن نظم زندگانی کهن می‌دانست. فیلسوف بزرگ روس تضاد میان اصول دیالکتیک هگل و نتایج تعالیم او را آشکارا میدانست و در این باره چنین مینوشت: « هگل تنها تا آن اندازه نیرو و قدرت داشت که توانست عقاید عمومی را بیان کند اما قدرت کافی برای آنکه این اصول را از انحراف حفظ کند و تمام نتایج لازم را از آن با منطبق استخراج نماید، نداشت. »

چریشفسکی ایده آلیسم و نتایج سیاسی تعالیم هگل را رد کرد اما از میان این تعالیم منطقی « هسته منطقی » یا اگر بخواهیم بهتر بگوییم دیالکتیک را مجری ساخت.

چریشفسکی در رساله ای بنام « انتقاد ادبیات روس در هصر گوگول » طرز تفکر دیالکتیکی را بکار برد و لزوم مطالعه شیئی را از همه جانب و کشف تضادهای داخلی آن با ثبات رسانید. چریشفسکی در این رساله چنین مینویسد: « فیلسوف نباید تنها با نتایج مثبت خود ر قانع سازد بلکه باید تعیین

چریشفسکی تمام نظریه ها در اینجا نیز باید عمل هدایت و راهنمایی را انجام دهد. در دستگاه فلسفی چریشفسکی ماتریالیسم مفهوم و اهمیت خاصی بعبود گرفته است. متفکر بزرگ روس که با شور فراوان در راه بهبود زندگانی مظلومان و روستایان زرخردی که از حقوق اجنماعی در روسیه تزاری محروم بودند، مبارزه میکرد ماتریالیسم اصول جدید و نکات خاصی افزود که با آن اصول، روابط اجنماعی بنم طبقه نخبگان و بی‌ثباتان اعتبار شده دیگرگون شد.

چریشفسکی بخلاف فویر باخ و دیگر فیلسوفان اروپای غربی فلسفه را از سیاست و مظاهر زنده گانی اجنماع مجزی نیساخت.

چریشفسکی در این باب چنین مینویسد: « اصل و تجربه حقیقت فکر است. یعنی فر مثل: تنها از اعمال و اعمال آنکس که می‌گوید: « من شعاع و عریف و امین و درستکارم » میتوان دانست که راست و صحیح گفته یا این صفات را ادا درست و دروغ بخود بسته است. »

زندگانی انسان خاصه های طبیعی او را مشخص می‌سازد و همچنین تعیین میکند که تکاپوها و آرزوهای او چیست. شما می‌گویید که من گرسنه هستم بسیار خوب! حال باید دید که شما بر سر سفره از غذا بپانه می‌گیرید یا نه. اگر از خوردن غذای ساده امتناع کردید و منتظر شدید که در مثل: کباب غاز را بر سفره حاضر کنند، مسلماً در این صورت شما از گرسنگی مده رنج نیکشید بلکه فقط زبان شما گرسنه است. همچنین شما ادعا میکنید که من علم و دانش را دوست میدارم ولی تنها کوشش و مجاهدت شما در راه تحصیل دانش میزان صحت ادعای شما را ثابت خواهد کرد ... »

در شرایط اجنماعی روسیه تزاری که اصول بردگی رونق داشت و همراه با آن فقر و بی‌ثباتی بی‌سابقه ای در میان توده مردم حکمفرما بود، از مقالات فلسفی چریشفسکی آهنگ رسای لزوم استقرار عدالت اجنماعی شنیده میشود و بکوش همه کس میرسید. این قهرمان آزادی و دمکرات دلاور فلسفه را بصورت سلاح قاطع و برنده در مبارزه سیاسی بکار میبرد.

چریشفسکی کاملاً باین مسأله توجه داشت که برای این آزادی ملیت هر دستگاه فلسفی شایسته نیست.

فلسفه یعنی « دهنر و اعتبار و مثل » مفهوم سیاسی مخصوص بخود دارد که با جهان بینی سیاسی معینی مربوط است.

چریشفسکی در رساله مشهور خود بنام « اصول انسان شناسی در فلسفه » خاصه های فلسفه اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم را آشکار ساخته می‌گوید؟

« مفاید سیاسی و بطور کلی هر گونه تعالیم فلسفی همیشه تحت تاثیر و نفوذ شدید آن وضع اجنماعی که متعلق بآن زمان است، بوجود می‌آید چنانکه هر - فیلسوف نماینده یکی از احزاب سیاسی بوده که برای تسلط بر اجنماع در عصر خود مبارزه بر خاسته است ... در اینجا سخن از متفکرینی نیست که خاصه جنبه

کنند که در شیئی مورد تفکر و مطالعه او برود و کیفیتی لافته باشد تا با آنچه در بادی نظر بدان توجه داشته متضاد و متجانبین شود. باین ترتیب فیلسوف ناگزیر است تا شیئی را از هر جانب و هر جهت مورد مطالعه قرار دهد چه حقیقت تنها از راه مبارزه عقاید متضاد و ممکن با یکدیگر آشکار خواهد شد. »

در مثل باین پرسش که: آیا جنگ شوم و تپاهی اوراست؟ باید بطور کلی پاسخ قطعی داد. باید نسبت توجه کرد که مورد نظر چه نوع جنگی است. همچنین با وضع زمان و مکان بستگی دارد. برای ملل وحشی زبان جنگ کثر و منافع آن بیشتر محسوس است - ولی برعکس جنگ برای ملل مترقی و متبمن متضمن سودانک و زران بسیار است. چنانکه جنگ ۱۸۱۲ سبب نجات و آزادی ملت روس شد و بیکار « مارا تون » یکی از نیکوترین حوادث تاریخ بشریت بشمار میرود.

چریشفسکی در برخی از آثار خود قوانین دیالکتیکی تکامل را روشن می‌سازد و نشان میدهد که تکامل تنها تغییرات ساده نیست بلکه تحول از مرحله پستتر به مرحله عالیتر است. او با اطمینان کامل می‌گوید که قطعاً صور جدید و عالیتر و اقیانیت بر اشکال و صور کهنه آن پیروز خواهد شد.

چریشفسکی در مبارزه تجدد طلبی و در تضاد میان نو و کهنه نیروی محرک تکامل را مشاهده میکند و در این باره چنین نوشته است:

« تاریخ تاکنون حتی برای نمونه نیریک مثال نشان نداده است که بدون مبارزه در این راه کانهایی حاصل شده باشد. »

بقیده چریشفسکی هنوز از یک مرحله تکامل اجنماعی به مرحله دیگر تنها از راه انقلاب امکان پذیر است و « اجنماع با نیروی انقلابیون مصمم پیش رانده خواهد شد. »

دمکرات بزرگ روس تا مرحله مبارزات طبقاتی رسیده بود و مبارزات طبقات را نیروی محرک پیشرفت اجنماع و گرداننده چرخ تاریخ بشریت میدانست. لنین در این باره مینویسد:

« از آثار چریشفسکی رابطه مبارزات طبقاتی استنباط میشود. »

چریشفسکی در سالیهای آخر زندگانی خود نیز با همان ثبات و پایداری ایام جوانی از عقاید ماتریالیستی دفاع میکرد. چنانکه پس از مراجعت از تبعید مقاله ای انتقادی بر نظریه ادراک ذهنی کانت نوشت.

چریشفسکی در مقدمه چاپ سوم اثر خود بنام « رابطه زیبایی شناسی هنر با واقعیت » و در نامه هایی که از سیبری بفرزندان خود مینوشت - نا توریالیسم را از این جهت نطقه میکند که ایشان در حالیکه می‌گویند « نظریات وسیعی درباره قوانین فعالیت عقل بشری وضع کرده ایم نظریه همان نظریه مائوراء الطبیعه کانت را دادر ذهنی بودن عقل و دانش تکرار میکنند. »

لنین خدمات چریشفسکی را در مسأله انتشار مفاید ماتریالیستی در روسیه بسیار گرامی می‌شمرد چنانکه در مقاله ای « راجع با اهمیت مبارزه کهنه گان در راه عقاید ماتریالیسم » چنین نوشته است:

مظاهر زندگانی است و اهمیت یک اثر هنری غالباً از جهت توضیح و تشریح مظاهر
زندگانی است تا در نتیجه مفاسد آنرا محکوم و وسوسه سازد و اجتماع را از سخن
آنها بجات بگذرد .

فناید و نظریات چرنیشفسکی در باره هنر از جهات بسیار با جهان بینی
ماتریالیستی دیالکتیک منطبق است ، چرنیشفسکی هنر را صورت مخصوصی از
انکاس هنری و اقییات برسبیل انسان میدانست و این اقییات را هنری و دارای
مصداق خارجی میشناخت . در نظر او منشاء هنر موضوع آن زندگانی حقیقی
ملییت و اجتماع بود .

اندیشه اصلی چرنیشفسکی در این رساله بیان این مدعاست که زندگانی
واقعی از هنر عالیتر است . پس هنر نباید تنها در ایشرا بکار برود که بطور کلی
زیبایی بوجود آورد بلکه وظیفه اصلی هنر آنست که زندگانی را همچنان که
هست جلوه دهد و زیباییهای موجود زندگانی را تا سرحد امکان همانگونه
که مشاهده میشود ، بنمایاند . چرنیشفسکی در این باب چنین مینویسد :

« یگانه هدف آثار هنری آنست که بقدر امکان مردم را با آن زیباییهای
واقعی آشنا سازد که فدوت استغنا از آنرا ندارد و بکمال ایشان بنماید و
خامخارات آن زیباییهای حقیقی را که در نتیجه تعیار خود بجهان و زیبایی آن
پا بندند و آرزوی تجدید آنرا دارند در ایشان از نو برانگیزد »

در نظر چرنیشفسکی موضوعات هنری بسیار وسیع است : « محیط هنر تنها
بزبانی محدود نمیشود و فقط دقیقه خاص یا باصطلاح بر لنگه آن بشمار نمیروند
بلکه متضمن هر چیزی است که در طبیعت و زندگی حقیقی انسانها را - انسان هادی
نه انسان عالم - جلب میکند ، مفهوم و حقیقت هنر عبارت از آن مظاهر زندگانی
است که در نظر عموم جالب و جذاب باشد . »

چرنیشفسکی مفهوم هنر را بر شکل آن مقدم میشمارد ولی در عین حال با اهمیت
شکل هنر نیز معتقد است .

در نظر وی هنر وقتی جذاب و پرارزش است که بیکبارگی وقف مسائل
مهم اجتماعی شده باشد ، یعنی آن مسائل اجتماعی که صاحب هنر را اکثریت معاصرین
او بدان علاقه مند و توجه دارند .

چرنیشفسکی میگوید که : « تنها مفهومی که شایسته جلب توجه مردم متفکر
باشد چنانچه هنر را از هب موری مبری سازد . پس آنچه سودمند نباشد در خور
تکریم و شایسته ستایش نیست . »

چرنیشفسکی بنام منی با « تئوریالیستها یعنی هنرمندانی که تنها بکیفیت
ساده واقییات و تجسم جزئیات میپردازند مبارزه میکند و از هنر مند واقعی
خواستار است تا با هنر خود آنچه در زندگی نهفته است کشف کند .

چرنیشفسکی میگوید « اگر چه هنر انکاس و کیفیت زندگانی است اما هنر

زیبایی در نظر رنجبران متضمن و مبین عشق بکار و کوشش و سلامت
بدن است و حال آنکه مفهوم زیبایی بزم تروتندنان و اشراف منافی زحمت و
کوشش و منبت از بینکاری است .

چرنیشفسکی در این باب چنین مینویسد :

« در نظر مردم ساده و زحمتکش زندگانی مره و شایسته اینست که سیر
بخورند و مسکن راحت داشته باشند و بقدر کافی بخواهند . همچنین مفهوم زندگی
در نظر کارگران و زحمتکشان پیوسته با مفهوم کار و فعالیت درهم آمیخته است .
بزم ایشان زندگانی بدون کار امکان پذیر نیست و چنین زندگانی موجب دلنگی
و سبب افسردگی خاطر میشود . نتیجه زندگانی مره و کفایت اسباب معیشت که
بکار بسیار توأم باشد ، البته نه بآن اندازه که بدن را فرسوده سازد ، این است
که پوست بدن دختر کارگر یا دهقان ، لطیف و تازه میشود و گونه های گلگون
خواهد داشت و این نشانه و تضمین شرط زیبایی دلیری در چشم مردم ساده است .
دختر دهقان چون بکار کردن بسیار ناگزیر است ، اگر بقدر کافی غذا بخورد چاق
و قره و نیرومند خواهد شد و این نیز یکی دیگر از شرایط زیبایی دلبران
روستایی است بنابراین دلیری زیبایی که از طیفه مناز و مالدار باشد در نظر دهقان
جذاب و جذاب جلوه نمیکند و شاید تأثیر نامطلوبی نیز در وی بگذارد چه
او در نظره تضمین لافری و رنگه بریدگی این دلبر زیبا را اثر رنجوری یا
نتیجه سرنوشت اندوهباری مینماید . علاوه چون کار مانع افزایش چربی بدن
انسان است ، چنانچه دختری روستایی بسیار قره باشد قطعاً آن فریبی نشانه
بیماری است و باین ترتیب توده زحمتکش فریبی بسیار را نیز قهر در زیبایی
میشناسد . و چون دختران روستایی بکار کردن بسیار ناگزیرند دست و پای کوچک
و ظریف ندارند . آری چنانکه میدانیم شعرا هیچیک از این نکات زیبایی را در
اشعار خود استودند . و در توصیف زیباییان در سرود های محلی نیز حتی نشانه ای
از زیبایی که مظهر سلامتی و شادابی و تعادل قوای ارگانیسم انسان باشد و نتیجه
زندگانی مره و معیشت کافی و کار دانی بشمار رده وجود ندارد .

اما خاص و علائم زیبایی زیبا بمان مالدار و اشراف کاملاً با آنچه گفته شد متفاوت
است ، و مسلم است که پدران و مادران این دلبران اشراف زاده ، چند سستی آنکه
کار دستکاری کنند ، هر خود را سبزی ساخته اند . از طرفی زندگانی بدون کار و
فنایت ، گردش خون را در بدن کند میسازد ، تعذلات دست و پای هنرمند جدید
این خانواده ها ضعیفتر میشود و استخوان بندی بدشان نازکتر میگردد و در نتیجه
دلرمانی رفته رفته دست و پا کوچکتر و ظریفتر خواهد شد . پس دست و پای ظریف
و کوچک نشانه زندگانی بدون کار جسمانی یعنی زندگانی طبقات ممتاز است و
چنانچه زنی از طبقه اشراف دست و پای بزرگ داشته باشد قطعاً با این صفات متضاد
است و با این خانواده قدسی واصل اشرافی نیست ، بهمین ترتیب و بهمین جهت نیز
زیبایان طبقه اشراف گوش کوچک دارند ، کم خون بینیاری حالت توجیبی است اما
هرگز بی سبب و جهت نیست ، بیکبارگی سبب آن است که خون پیوسته در اعضای

« خوشبختانه در جهات اصلی افکار اجتماعی پیشرو روس من استوار
ماتریالیستی موجود است . و چنانکه بخواهیم از بلغانوف نام ببریم کافی است
که تنها نام چرنیشفسکی را ذکر کنیم . »

IV

نظریات چرنیشفسکی در باره هنر

چرنیشفسکی در روسیه پس از « بلینسکی » بنیان و شالوده جهان شناسی
ماتریالیستی را محکم ساخت . چرنیشفسکی هنگام طرح علم جهان شناسی بر اساس
فلسفه ماتریالیستی حتی از مقدمین خود در اروپای غربی نیز پیش افتاد
قدرت استقلال و نیروی منطق دانشجوی جوان دانشکده پترزبورگ ،
چرنیشفسکی ، که در بنای دستگاه کامل نظریه جهان شناسی در فلسفه روس بر-
اساس ماتریالیسم بکار برد و آنرا با عقاید ایده آلیستی درباره هنر مقایسه کرد ،
بسیار عجیب و شگفت آور میشود .

ایده تئولوژی نبضت اخلاقی و دمکراتیک روس و هم چنین تمام مردم مرفی
و برجسته کشور روسیه رساله چرنیشفسکی بنام « روابط جهان شناسی هنر با
واقییت » را که از طرف وی برای تحصیل درجه علمی بدانشگاه پترزبورگ
تقدیم شده بود بعنوان نظریه مترقی و رالیستی هنر پذیرفتند .

عقیده چرنیشفسکی زیباشناسی با جهان بینی اجتماع و رابطه ای بسیار نزدیک
دارد . ماتریالیسم که اساس جهان بینی چرنیشفسکی بود ، ایجاب میکرد که هنر
شناسی ایده آلیستی مردود شود . چرنیشفسکی علم الجبال هگلتر دیگر گون ساخت
و بنیان و شالوده آنرا واژگون کرد . در ظاهر هگل سرچشمه زیبایی عقل مجرد
بود . اما در نظر چرنیشفسکی منشاء زیبایی زندگی واقعی است .

انتشار رساله چرنیشفسکی راجع به علم الجبال برای آن عصر حادثه ای فوق
العاده بشمار میرفت ، مخصوصاً از این نظر که اهمیت فرهنگی و سیاسی بسیار
داشت رساله چرنیشفسکی تنها معرکه و مسبب عقیده تکامل هنر رالیستی نبود
بلکه زیباشناسی جدید ماتریالیستی که برای بکسی نشان دادن هنر رالیست مبارزه
آزنی ناپایداری برضه ایده آلیسم برخاسته بود اصولاً ببقدر مبارزه و مخالف
با اساس تشکیلات اجتماعی آن عصر و هر گونه سازش با آن اجتماع فاسد محسوب
میشد .

دفاع چرنیشفسکی از رساله « جهان شناسی » خود اساس و پایه های تکامل
اجتماع نوین امروزی است . بنا بگفته یکی از مقدمین روس : « این رساله
مانند آشکری بود که از کانون وجود چرنیشفسکی برخاست و جهان را روشن ساخت
... چرنیشفسکی کاخ زیبایی شناسی ایده آلیستی را از پایه ویران ساخت و
ثابت کرد که زندگی حقیقی از هنر عالیتر و برتر است . »

چرنیشفسکی اصول هنر و وظائف آنرا چنین توصیف و توضیح میکند :
« صفت بارز و علائم عمومی که اصول هنر را تشکیل میدهد همانا انکاس

کیفیت آنگاه صحیح و حقیقی است که سیمای موجود در نقش اصلی را که آلبانیانند
مخاطره پیروی از ناتورالیسم اینست که هنر بصورت « کیفیت ساده تبدیل میشود
و فقط شکل ظاهری واقییات را نقش نمیکند »

در توصیف وظایف هنر موضوع اصلی در نظر چرنیشفسکی اجتماع و سازمان
زندگی اجتماعی است و از اینجا آشکار میشود که چرنیشفسکی برای نقش فعال و
عملی هنر چه ارزش و اهمیت فوق العاده ای قائل است .

چرنیشفسکی دانسته و با توجه کامل تمام فعالیت هنری خود را در راه تغییر
وضع جهان بکار میبندد . آثار چرنیشفسکی وسیله « نوری و مؤثری برای
تنبیج و تحریک افکار و احساس مردم بود و بواسطه آنها عقاید انقلابی و
سوسیالیزم در میانشان بوجود میآید و پیشرفت میکند . او عقاید مترقی و نو را در
مقالات و آثار هنری خود انتشار میداد و تمایل مردم پیشرو را بواقییات و زندگی
در آثار خود منعکس میساخت .

مضمین آثار چرنیشفسکی نشان میدهد که او هنر را بعنوان شکل مخصوصی
از تحول علمی جهان و تأثیر هنرمند در زندگانی اجتماعی بشمار میآورد . این
مساله صحیح است که چرنیشفسکی این افکار را غالباً بآن صورت عمومی که در
تئوری مارکسیسم بیان شده توضیح و تشریح نکرده است . اما او حقیقت طبقاتی
و واقعی هنر را آشکار ساخته و هنرمندان را دعوت کرده است تا نمایند مترقی
و واقعی اجتماع معاصر خود را در آثار خویش رسوخ داده منعکس کنند .

چرنیشفسکی مخالف سرسخت شعار « هنر برای هنر » بود . او مینویسد
که اندیشه « هنر برای هنر » در عصر ما بهمان اندازه عجیب است که معتقد شده
بگوئیم « ثروت برای ثروت » و یا « علم برای علم »

چرنیشفسکی میگوید : « طرفداران عقیده هنر برای هنر ... اصولاً
بهرخامی که بزندگانی بستگی نداشته باشد ، توجه ندارند بلکه برعکس میخواهند
ادبیات را بنام منی بخدمت یک منظور و هدف واردند ... اما آن منظور و
هدف اصلی این است که مردمی بوجود آورند که برای ایشان منافع اجتماعی
مصداق خارجی نداشته باشد و تنها بلذات و الهیای فردی آشنا باشند . باینجهت
طرفداران هنر برای هنر میگویند تا توجه هنر را از مسائل اجتماعی باین مسائل
فردی و کوتاه نظرانه مظلوم سازند . »

هریک از اقوام جامعه و در شمار ایشان هنرمند نیز که در شرایط اجتماع ،
خاص بسر میرد ، پیوسته درباره اجتماع و تشکیلات آن ، نظر و عقیده خاصی اظهار
میدارد و باینجهت وجود تمایل در هنر قانونی اجتناب ناپذیر است البته ممکن
است که این تمایل ظاهر و آشکار نشود اما فقدان آن امکان پذیر نیست .
فیلسوف بزرگ دمکرات آنگاه که مفهوم زیبایی را از نظر مردم زحمتکش
و از نظر نمایندگان طبقات ممتاز مقایسه میکند ، عقاید زیباشناسی طبقاتی را چنین
توصیف مینماید :

و سطای بدن باقی بماند و یا بسوی مفر جاری شود و اعصاب را که سبب ضعف هوئی ارگانیم تنبک شده پیشتر تهیه کند. نتیجه اجتناب ناپذیر این عوامل وجود دروسر مداوم در بیماریها و تعریکهای حسی گوناگون است. و این بیماری که نتیجه زنده گانی بدون کاراست در نظر مردم تروتیتنه و مالدار مطبوع جلوه میکند و حتی گاهی موجب برانگیختن رشک و حسد رقبا ایشان میشود... بیماری، ضعف، پژمردگی، خیاالیانی و اندوه نیز اگر نتیجه روش زنده گانی اشرافی و بدون کار باشد در نظر آینده ستاره جزو خصائص و علائم زیبایی بشمار میرود. رنگ پریدگی و خورپرستی و بیباری در نظر طبقه اشراف دارای اهمیت دیگری نیز هست. آنگاه که کارگر یا دهقان در جستجوی استراحت و آسایش است، مالداران و طبقات ممتاز که مرکز احتیاج مادی و خستگی جسمانی را نیتناسته، از فرط بیکاری و فقدان نگرانی در امور مادی، دلتنگ و اندرده شده در پی «حرکات و هیجانها و شجوات» بر میغیزند و کوشش میکنند تا بزندگانی فریبنده خوشی که بدون این هیجانها و شجوات و محرکات بکنواخت و بیرونق است، تنوع و رونق ببخشند. اما احساس شدید و شجوات سوزان بزودی انسان را فرسوده میکند. پس مالداران و نروتمندان که پیوسته در طلب این حالات و شجواتند چگونه میتوانند. فریفته خیالپرستی و رنگ پریدگی زیبایان نباشند»

چریشفسکی درسطوربالا بویغ اندیشه شوذرا در باره خاصه طبقاتی زیبایی و انکسای آن درعتر ابراز داشته است

چریشفسکی در رساله هنری خود روش کار شاعر را آشکارا تعریف کرده است بقیده وی شاعر بسازکسب معنائین هنری خوشی از جهل و انمی باقیه میتواند در ذهن خود میان تجسم صور موجود و دانمی یا صور انتفانی تمیزی قائل شود. برای این منظور باید اصول و جوهر اخلاق قهرمانان خود را بعبوی ادراک کند و با چشم ناخن و حقیقت بین خصائص روحی و عواطف درونی او را مطالعه نماید. او باید آنکس را که میخواهد مجسم سازد بتواند باقیاه طبعی اصلی او بشناسد. او باید بداند و ادراک کند که عمل این شخص در آن اوضاع و احوال که شاعر ویرا مجسم ساخته چیست و چگونه سخن خواهد گفت. بالاخره بکشفش باید بتواند مفهوم سخنان شاعر را بر صفحه ای رنگ آمیزی کند یعنی قهرمان داستان شاعر را همانگونه که او خواسته مجسم سازد.

چریشفسکی نویسنده گان را از پیروی «جهت نادرست» منته میسازد و هنر و آگاه میسازد که لنگ لنگان بدلایل زندگی نرود بلکه هنرا موظف میداند تا مظاهر خوبی که در زندگی اجتماع پیدا شده و با درکار ایجاد و ظهور است از اجتماع بیرون کشد و ببرد نشان دهد. این هنرشناس ماتبالیست در مقالات اولیه خود راجع «بشر و آثار ارسطو» چنین اظهار نظر میکنند که شمس نباید سوادت جزئی و انتفانی زندگی را مجسم سازد بلکه باید آنچه در زندگی موجود است و بیوسته و با آن ارتباط دارد بیان کند.

نظریات هنری چریشفسکی در هدایت و رهبری هنرآینده مؤثر افتاد و درطبیاع هنرمندان موجب آن شد تا آثار هنری بسیار عالی بوجود آورند. این نظریات هنری شایستگی آن داشت که هنر را تربیش سازد و آرا با گامهای سریع درشاره تکامل بیندازد.

چنانکه میبینیم تاریخ اکنون صحت این مدعا را با ثبات رسانیده است. چریشفسکی در توسعه و رشد هنر رئالیستی روس تاثیر عظیمی داشته است. نویسنده گان بزرگ نظیر نکراسوف، سالتیکیوف، شچدرین و کارالنگو از منبغ فیاض و شریخت نظریات هنری چریشفسکی که هنرمندان را بسوی رئالیسم یعنی بسوی زنده گانی حقیقی فراخوانده است، بهره مند گشته اند. اسانسوف که یکی از صاحب نظران در هنر است باین گفته است: «از برکت نظریات هنری چریشفسکی پیوسته توجه بقل سلیم و احساس صمیم و حقیقت طلبی و اجتناب از تزئینات مبتذل و بی ارزش در محیط هنرمندان جدید روس مانده کراسکی، روبین و زوروف افزوده میشود.

در رشته موسیقی «دسته نروتمند» بوجود آمد و آهنگ نویسان نامداری چون بالا کیرف، کیو، موسورسکی، بارودین و ریفسکی کورساکوف همان تایلان را ایستی و توجه صمیم بهمزملی را در آثار خود منسک ساخته اند که چریشفسکی تبلیغ و سفارش میکرد. بالا کیروف در نامه ای که بریسکی کورساکوف می نویسد تاثیر وصایای چریشفسکی را در آثار ناما پذیر خود اعتراف میکند همچنین در حجابی و پیگر سازی نیز تاثیر و نفوذ عقاید و نظریات هنری چریشفسکی بطور برجسته و آشکار در کارهای آنتون کوکسکی مشاهده میشود نظریات هنری چریشفسکی در نویسنده گان جمهوریهای کشور اتحاد جماهیر شوروی نیز مؤثر افتاده است. از نویسنده گان او کرائینی شوچنکو و ایوان فرانکو؛ از نویسندگان گرجی آگاکی ترسه نلی، از نویسندگان استونی کاستاخا گوروف، از نویسندگان جورواش ایوانوف، از نویسندگان کوم ایوان کورائوف، از قزاقستان آبی و دیگران در آثار خود، از نظر مضون و روش هنر، از تعلیم سردهش چریشفسکی بیرونی و استفاده کرده اند.

نفوذ چریشفسکی از مرزهای کشور روس پا فراتر گذاشت و در کشور های اسلاو نیز مؤثر افتاد. نویسنده گان سرب نظیر سوتوزا و مار کوپچ، راگیچ و دیگران تحت تاثیر عقاید و نظریات هنری چریشفسکی آثار برجسته خویش را بوجود آورده اند. از نویسندگان بلغارستان ازوف، کاراولوف، یوتف و دیگران بهترین تپ نظریات هنری چریشفسکی را در آثار خود منسک ساخته اند. باکالوف دانشمند شپیر باقارستان چنین اعتراف میکند:

«سوسیالیستهای بلغارستان پیش از آنکه بتعلیم مارکس بگروند از نظریات هنری و تعلیم فلسفی چریشفسکی و توف کامل داشتند. این نسل که در مکتب چریشفسکی تعلیم یافته و بسیار کسیم رسیده است هرگز عشق آتشین خود را نسبت بر بی و معلم لغت خویش فراموش نخواهد کرد.»

V
آثار هنری چریشفسکی

سال ۱۸۶۰ قرار رسید. جنگ کریمه بوسیله گی سازمان اجتماعی نمودال سرف را آشکار ساخت. شکست روسیه تزاری در جنگ کریمه ضربه قاطعی بر پیگر ارتجاع و ارکان سلطنت نیکلای وارد ساخت. رشد نهضت آزادبخواهی در کشور آغاز شد. آسمان روسیه را ابر تیره و متراکم شورش و انقلاب فراگرفت.

تکته قابل توجه و علامت دوران مشخص سلطنت نیکلای اول توسعه دانمی جنبش دهقانان روس بشمار میرود. از سال ۱۸۶۹ تا سال ۱۸۳۴ یکصد و چهل و هشت مرتبه، و از سال ۱۸۳۵ تا سال ۱۸۴۴ دویست و شانزده مرتبه، از سال ۱۸۴۵ تا سال ۱۸۵۴ سیصد و چهل و هشت مرتبه و در دوره سلطنت الکساندر دوم یعنی در فاصله سالهای ۱۸۵۵ تا ۱۸۶۱ چهارصد و هفتاد و چهار مرتبه روستایان روس دست بپورش و انقلاب زدند.

لنین در مقاله «ورشکستگی و انحلال بین الملل دوم» ثابت میکند که در سالهای ۱۸۵۹ تا ۱۸۶۱ روسیه در آستان انقلاب قرار داشته است. در این سالهای رشد و تکامل جنبش های انقلابی در کشور روس عدم ایجاد و توسعه افکار در دماغ روستایان زرخیز امکان پذیر نبود. اگر چه دوران بردگی تا حدی بتوده دهقانان جور و ستم روا داشته بود و چنان در تمحیل ایشان میکوشید که روستایان هنگام وقوع جز اقدام بشورشهای مجزا و پراکنده و ایجاد دسته های انقلابی که فاقد هر گونه معرفت سیاسی بود از عبودت کاری دیگر بر نیامدند ولی در عوض آتنگام در روسیه انقلابیونی وجود داشته که بحایت و وطن فداری روستایان بر میخاستند و تمام مصدودیتها و بی ارزشی رفورم دهقانی و تمام سفات بردگی آنرا ادراک میکردند. در رأس این انقلابیون که در آنوقت بسوی اندک بود نیکلای گاولویچ چریشفسکی قرار داشت و نکراسوف، دابرا لویوف، میخایلوف، شلگونوف و دیگران چون سیارات از نور خورشید وجود چریشفسکی استفاده میکردند.

دامنه فعالیت چریشفسکی بسیار وسیع بود بنابراین میتوان گفت که او بجز اداره امور روزانه «معاصر» تقریباً تمام امور پنهانی انقلابیون را نیز رهبری میکرد و در تشکیل سازمان های انقلابی «زمین و آزادی» دخیل بود در آتنگام مدافعین منافع توده بشام جهات از لبرالها جدا شدند و حد فاصل ایشان مشخص گشت و رهبران «دمکراسی روستایی» بچین وضع لبرالیها یقین کردند و بعبوی دانستند که حتی ایشان نمیتواند برای اجرای برنامه های خود مبارزه کنند.

لیبرالهای جهان که از شیخ انقلاب روستایی بوشت و اضطراب دچار شده بودند رفته رفته پیشروان دمکراتهای انقلابی را که در راه منافع دهقانان مبارزه میکردند بیش از دوات ششگر تزاری دشمن خود میدانستند. سرانجام شکاف عمیقی بین این دو جنبه پدید آمد. چنانکه لنین در سال ۱۹۱۱ گفت: «لیبرالهای سال ۱۸۶۰ و چریشفسکی همانند کامل و برجسته دو تمایل تاریخی و دو نیروی تلویحی بشمار میروند که از آنوقت تاکنون، یعنی تا عصر ما، روش مبارزه را برای ایجاد روسیه نوین مشخص ساخته است. حتی چریشفسکی خود در سال ۱۸۵۱ این مسئله را ادراک میکند که در این باب نوشته است: «... اختلاف عقاید بردها اینکه اکنون به مخالفت یکدیگر برخاسته اند زمانی محسوس نبود... اما چون در آنوقت زنده گانی اجزایی مانند امروز تکامل نیافته بود شماره مسائل متبلابه نیز مانند امروز بسیار نبود بعلاوه مسائل موجود چنین مشخص و دقیق طرح نمیکردید و جواب آنها نیز چنین متنوع و گوناگون داده نمیشد»

اما چنانکه معلوم است رشد نیروی انقلابی آن زمان منجر به انقلاب سوسیالیستی نگشت و نیروی ارتجاعی آرام آرام دوباره فوت گرفت و با خشونت بسیار رهبران انقلاب روستایی رفتار کرد. بسیاری از مردان را توقیف کردند. با قوانین ظالمانه این باصطلاح «جنایتکاران سیاسی» را بجایی اید و اعمال شاقه محکوم ساختند. چریشفسکی در یکی از یادگامهای فرمایشی و غیر قانونی احوال شاقه محکوم شد.

حکومت تزاری چنین مینداشت که با توقیف چریشفسکی و حبس وی نهضت های انقلابی را بدون رهبر و پیشوا خواهد گذاشت. اما در این اندیشه راه خطا سیرده بود چه این مبارز دلیبر حتی در زندان یعنی در «دژ بطوربال» اسلمه مبارزه خویش را بر زمین نهاد و در طرف بیست و دو ماهه که ناچار تا فرارسیدن روز محاکمه در زندان موقت بسر میبرد ۲۰۵ صفحه نوشت که ۶۸ صفحه آن رمان و آثار ادبی بود. مرکز نقل این آثار ادبی رمان مشهور «چه باید کرد» اوست.

رمان «چه باید کرد» در مدت ۴ ماه یعنی از چهارم دسامبر ۱۸۶۲ تا چهارم آوریل سال ۱۸۶۳ نوشته شده و در شماره های ۳ و ۴ و ۵ روزنامه «معاصر» سال ۱۸۶۳ منتشر گردیده است.

رمان چریشفسکی وقف انقلاب شده و در آن سیمای قهرمانان انقلاب یا مردم نوین رسم شده مسائل سوسیالیزم و نهضت زنان را تجزیه و تحلیل کرده و بالاخره اندیشه ها و آرزو های زنده گانی درخشان و سعادتمند آینده بشر را در جامه کمیونیستی بیان نموده است.

در این رمان از طبقه خورده بورژوازی کهنه پرست و لمانده گان آن بشدت انتقاد شده است... رمان «چه باید کرد» برنامه سیاسی و اجتماعی است و در آن بیرش نسل جدید که «برای ایجاد انقلاب چه باید کرد» پاسخ کافی میدهد.

معاصرین چرنیشفسکی از عقاید انقلابی و سوسیالیزم این زمان پیروی میکردند. منفرد مشهور روس «اسکایچوسکی» حکایت میکند که پیش از انتشار این کتاب مترجمان منقطع و محافظه کارانی که پیوسته در ملاطرت مایکوف شاعر گرد هم جمع میشدند، نیشخند زلف با اهادمانی دستها را بهم میمالیدند و میگفتند که «با انتشار این رمان مؤلف آن یعنی قبله جوانان از مقام رفیع خود سقوط خواهد کرد»

امارمان مزبور تا بر همان انگیزی مخصوصاً از جنبه سیاسی در خواننده گان پائی گذاشت. اسکایچوسکی در این باره چنین مینویسد: «اگر بگویم که هنگام مطالعه این رمان غالباً دهانمان از حیرت باز میماند و زانوهایمان میلرزید راه افراق و مبالغه نبوده‌ام. آری: این رمان در کلیه طبقات اجتماع تأثیر عظیمی داشت و در حیات ملت روس نقش مهمی را بازی کرد. تمام روشنفکران پیشرو ما را برای سوسیالیزم هدایت نمود و ایشانرا از میان آسمانهای خیال بر زمین آورد و با زشتیها و پلیدیهای روز آشنا ساخت. و آنهدف مقدس را که هر انسان شریف موظف است برای وصول آن بکوشد با ایشان نشان داد.»

اما چگونه ممکن بود مزدی که بدعالت انقلابی منتهی شده و بهین سبب در زندان افتاده است. بتواند آشکارا از انقلاب و سوسیالیزم سخن گوید؟ پدیده ای که در آن پخته است در درجه دوم اهمیت قرار دارد. در مثل: از مکتب لا یو یوف باور چکا درباره «نامزدان» بهیوی آشکار میشود که منظور نویسنده از اسماء «دقر و بیوایی» در جهان ایجاد انقلاب و شورش بیواییان و ششکشان برای کسب آزادی و حقوق اجتماعی خویش است. چرنیشفسکی در فصل سوم رمان خود هنگام بحث درباره مردم نوین و اهمیت فعالیت آزادی بخش ایشان برای اجتماع نیز این اندیشه را در برده میگوید.

هنگام مطالعه رمان «چه باید کرد» خواننده متوجه میشود که مسائل اصلی رمان کنایات و اشاراتی است که در تمام سطوح آن پراکنده است و طرح و نقشه ای که در آن پخته است در درجه دوم اهمیت قرار دارد. در مثل: از مکتب لا یو یوف باور چکا درباره «نامزدان» بهیوی آشکار میشود که منظور نویسنده از اسماء «دقر و بیوایی» در جهان ایجاد انقلاب و شورش بیواییان و ششکشان برای کسب آزادی و حقوق اجتماعی خویش است. چرنیشفسکی در فصل سوم رمان خود هنگام بحث درباره مردم نوین و اهمیت فعالیت آزادی بخش ایشان برای اجتماع نیز این اندیشه را در برده میگوید.

رمان «چه باید کرد» با فصلی تحت عنوان «تغییر صحنه» پایان میرسد که مفهوم آن اشاره به تحول سیاسی است که در وضع زندگی مردمی سی ساله تأثیر بسیار دارد. این مرد با بانویی که مدت دو سال از وی جدا شده بود شادمان بصره وارد میشود. چرنیشفسکی خواسته است بدین وسیله امید و آرزوی خود را برای آزادی از زندان تزاری بوسیله بروز انقلابی که در سال ۱۸۶۵ انتظار آنرا میکشید امکان پذیر جلوه دهد.

این نویسنده انقلابی در رمان «چه باید کرد» با وضوح کامل تضاد

نمود چنانکه اراده آهنین او در راه وصول به هدف خویش وثبات و پایداریش با مهربانی و لطف و رأفت خاصی که بنردم عادی و ساده داشت، در هم آمیخته بود. هنگامی که لا یو یوف میخواست از وراپاولونا همسر خویش جدا شود مخصوصاً امور شخصی و خانوادگی خود را بر حمتاف سپرد و بسیار واضح است که سبب این اطمینان و اعتماد آن بود که او رحمتاف را برای اعلام آن خبر وحشتناک و غیر منتظر با زبانی ملایم و بیانی مطبوع و مهر آمیز بآن زن جوان شایسته و لایق میدانسته است.

اما تنها توصیف بیماری رحمتاف بلکه تمام صحنه های مختلف این رمان در امر تعلیم و تربیت انقلابیون نسلهای آینده یعنی مردان برجسته سالهای ۱۸۷۰ تا ۱۸۹۰ تأثیر عظیمی داشت. این انقلابیون در همه موارد از رحمتاف تقلید میکردند. مرد انقلاب آنگاه بنام و تربیت رحمتاف میرسد که منافع ملت را بر همه چیز مقدم شمرد.

یکی از انقلابیون مشهور روس میگوید که اهمیت این کتاب در امر تعلیم و تربیت انقلابیون بآن اندازه بوده که نسخه های خطی آن در حوزة های کارگری «نوگورود» در کنار آثار مارکس و انگلس دست بدست میکشید و در خانه هر کارگر نسخه ای از آن موجود بود.

پلخانوف میگوید: «میتوان گفت که هر یک از سوسیالیستهای برجسته سالهای ۱۸۶۰ تا ۱۸۷۰ از صفات و رفتار رحمتاف قسمت قابل توجهی را نمونه و سرمشق قرار داده تقلید میکردند.»

لنه فیلسفی یکی از نخستین مارکسیستهای روسیه در سال ۱۹۳۵ چنین نوشته است: «رمان چرنیشفسکی اثری جاودان است. قهرمانان کتاب «چه باید کرد» و مخصوصاً رحمتاف توجه بسیاری از انقلابیون جوان آنصرا را بخود جلب کردند چنانکه همه میکوشیدند تا او را سرمشق خویش قرار دهند و بوی شبیه شوند و مانند رحمتاف، کارکنان، شاعران و وراپاولونا همسر با قدم و سادگی بوده و با انقلاب و فداکار باشند. آری: ما اکنون که سال ۱۹۳۵ است نیز قرائت این رمان را به نسل جوان شوروی سفارش میکنم»

پلخانوف درباره این کتاب چنین مینویسد: «آن کیست که این اثر گرانبها را بارها خوانده باشد و آن کیست که پس از مطالعه این رمان مشهور، شیفته و فریفته آن نبوده، آن کیست که مضامین سود بخش آن در او مؤثر نیفتاده و بساز مطالعه این کتاب نفیس خود را بهتر، پاکتر، شجاعتر و نیرومندتر یافته باشد و از این کیفی و صفای اخلاق قهرمانان اصلی این کتاب مسرور نشود باین خوانند این رمان در اطراف زندگی شخصی خود بتدبیه باشد آری: ماهه از این منبع نفیس، نیروی معنوی، فوت روح و ایمان با پند درخشان و زیبا را کسب کرده ایم.»

کیست که بتواند يك اثر مشهور و پشام معنی هنری را در ادبیات روس بیا نشان دهد که از نظر تأثیر و نفوذ خود در تکامل نیروی معنوی و فکری اجتماع

منافع طبقاتی اجتماع عصر خود را نشان میدهد و ضرورت مبارزه انقلابی را با منطق ثابت میکند و انقلاب را برای تحول اجتماع مسلم و اجتناب ناپذیر میدانند.

هنگام مطالعه رمان «چه باید کرد» نایبندگان جهان نو و کهن بعنوان قهرمانان رمان از برابر چشم خواننده میکشند.

این نویسنده انقلابی اساس تضاد «پدران و فرزندان» را بفریب دریافته و آنرا با طرح سوسیالیستی عمیقی تریسم کرده است

چرنیشفسکی تضاد میان نسل پیر و جوانرا مانند مبارزه نیرو های کهنه طبقاتی علیه نیروهای نوین طبقاتی که در حان رشد و کمال است، نشان میدهد و بویی ثابت میکند که مدافعین سنن کهنه با طبقات حاکمه یعنی قنودالها و بورژوا های نوظهور ارتباط دارند. مردم نوین، دمکراتهایی هستند که از طبقات پایین اجتماع برخاسته اند. این دست کاملاً در قطب مخالف مردم جاهل و بیگانه و شنگه نظر و سود پرست جهان کهنه قرار گرفته اند.

چرنیشفسکی مخصوصاً بشماهت خاصه های اخلاقی و عقاید قهرمانان خویش بیکدیگر توجه خاصی داشته و خواسته است بپهاند که مردم نوین از یکدسته اجتماعی تشکیل شده اند و همه با هم از طبقات پایین اجتماع برخاسته و در يك موقع بیدان زندگیانی قدم نهاده اند و همگی وظایف اجتماعی مشابهی را انجام میدهند.

جهان بینی و نظریات قهرمانان رمان چرنیشفسکی را ایستی است. چرنیشفسکی نشان میدهد که لا یو یوف و کرساتوف، قهرمانان داستان او، بهترین دانشویان دانشگاه طب هستند که از هوائه سرشار طبابت چشم میپوشند و در راه منظور مقدس خود که خدمت بملم و دانش است از نبل هیچگونه فداکاری و مجاهدت دریغ ندارند. اما این عمل آینه درخشانی برای ایشان تأمین نمیکند اصولاً بفرک تأمین آینده نیستند زیرا منظور و هدف اصلی ایشان خدمت با اجتماع است.

چرنیشفسکی در بسیاری رحمتاف بسیاری از صفات مردان انقلاب را که در آن عصر وجود نداشته و کرساتوف تریسم کرده است. رحمتاف مردی بود که سراسر زنده گانی خود را وقف کارهای انقلابی نمود. او در خانواده ملاکی بوجود آمده بود ولی رشته هاییکه او را با طبعه اش پیوسته بود گسست و بنوده ملت پیوست

و تمام ثروت خود را در راه انقلاب صرف کرده میکوشید تا تمام نیروی خود را صرف امور انقلابی کند و در این راه نیز از لالاند زندگیانی فوری خویش چشم میپوشید. رحمتاف در راه انقلاب حاضر به هر نوع فداکاری بود و بهین سبب خود را با انواع شکنجه های دستگاه تزاری آذین در باره محبوبین سیاسی بیآزمو، حوادث تاریخی منافع این آزمایشها یعنی فواید خو گرفتن با انواع شکنجه ها و استقامت در مقابل آنرا نشان داد و لزوم تحمل انقلابیون را با ثبات رسانید زیرا دولت تزاری پیوسته انقلابیون سیاسی را با شکنجه های گوناگون زجر میداد. اما رحمتاف با اهل اینگونه رفتار خشن با نفس خود باز فائد احساسات و عواطف

ما با رمان «چه باید کرد» قابل رقابت و برابری باشد. هیچکس چنین اثری را سراغ ندارد زیرا نظیر آن وجود نداشته و قلاً نیز وجود ندارد و ظاهراً هرگز بوجود نخواهد آمد. از آن زمان که ماشین چاپ در روسیه بکار افتاد تا امروز حتی يك اثر هنری چاپ شده موفقیتی را که رمان «چه باید کرد» بدست آورده کسب نکرده است.»

پاروسلاوسکی میگوید: رمان چرنیشفسکی تأثیر عمیقی در من داشت و صحنه اجتماع سوسیالیستی آینده را در برابر من مجسم ساخت»

گورکی دبیرتروف در همین اواخر گفته است که این کتاب نفیس تأثیر فوق العاده ای در وی داشته است و نیز گفته است: رمان «چه باید کرد» حتی ۳۵ سال پیش هنگامی که من کارگری جوان بودم و تازه گامهای نخستین را در راه نهضت انقلابی بلغارستان برمیداشتم آنچنان در من غیر عادی و فوق العاده مؤثر افتاد که هرگز از خاطرم محو نخواهد شد. قهرمان محبوب من رحمتاف بود.

هدف و آرزوی من این بود که مانند رحمتاف با تقدم و خوشترن دار و منبر و فداکار باشم و نیروی حزم و اراده خویش را در میدان مبارزه با دشواریها و محرومیهها چون فولاد آبدیده مستحکم سازم و زندگیانی فردی خود را فدای منافع ووقف امر عظیم طبقه کارگر نمایم. من هرگز در این ساله شك و تردید ندارم که مخصوصاً تأثیر نیکی این رمان در سالهای جوانی در امر تعلیم و تربیت من برای ایل به مقام و مرتبه يك پروتزر انقلابی کمک شایان آمیخته کرده است و حتی پس از آن در مبارزات من در بلغارستان و در دادگاه لیبزیک نیز اثر فراوان داشته است.»

دمیتروف در پایان سخنان خود اسل جوان را بخواندن این کتاب سفارش میکند و میگوید: «اکنون نیز رمان «چه باید کرد» اهمیت و ارزش تربیتی خود را از دست نداده است و بیشک نسل جوان ما نه تنها پس از مطالعه عمیق این رمان لغت بزرگی ادراک میکند بلکه مطالعه آن در امر تعلیم و تربیت انقلابی ایشان نیز سودمند و نافع خواهد بود»

صحت گفته های گورکی دمیتروف را فداکاری و دلآوری مثل قهرمان شوروی در سالهای جنگ اخیر کاملاً ثابت کرد چنانکه فداکاری «زویاکاساد» مایسکایاک که جان خویش را در راه وطن از دست داد گواهی صادق و تأثیر و نفوذ رمان چرنیشفسکی در نسل جوان دنیای معاصر است. زویا دردقتر خاطرات خویش چنین نوشته است: «روش زنده گانی اندوهناک و فداکارانه چرنیشفسکی و شویشکو مرا مقنون و مسرور ساخته است و ترازوی آلم که مانند ایشان برهان و ملت خود خدمت کنم»

این شواهد عدم صحت ادعای انتقاد کنندگانیکه رمان «چه باید کرد» را مبلغ نظریات فلسفی لومی فویرباخ و اوین میداند با ثبات میرساند. - بلاوه نظریات آندسته دیگر که موضوع اصلی این کتاب را مسأله عشق و روابط زناشویی در اجتماع سوسیالیستی آینده میندازند نیز مردود و نادرست

است. بدیهی است که این مسأله در این زمان مورد بحث قرار گرفته ولی در درجه دوم از اهمیت قرار دارد. مقصود اصلی آن همانا مسأله تغییر سازمان اجتماعی و بنا نهادن آن برشالوده و بنیان سوسیالیستی است.

موضوع این زمان و مطالب مربوط به انقلاب رانین می‌کنند و خامه‌های بارز اخلاقی مردم لوین را که قهرمانان داستان نونوه ایشاند، توصیف می‌نمایند. چرنیشفسکی این دسته از مردم را چنین معرفی می‌کند: «من در داستان خود خواسته‌ام تا مردم عادی و درستکار نسل جدید یعنی همان مردمی را که من روزانه با مصداق آن از ایشان رویرو می‌شوم، تصور کنم. من نیز از اینگونه مردم را نونوه و سرمشق قرار دادم. این سه تن ورا با لونا و لایوخورف و کراسنوف هستند که تنها من از ایشان در دهه‌ها مردم عادی بشمار می‌آورم بلکه در نظر خودشان و دیگران، یعنی کسانی که همانند ایشانند، نیز مردمی عادی و لایق سیرت محسوب می‌شوند.»

از توصیفات این مردم نوین آشکار می‌شود که مضمون شاعرانه و رمان منضج افکار سیاسی عمیقی است. چرنیشفسکی فیلیوف اجتماعی و متفکر سیاسی است و هرگز توده را فراموش نمی‌کند. چرنیشفسکی سیمای مردم نوین را با چهره خلق از بدیک می‌سازد و نشان می‌دهد که این مردم با توده ارتباط دارنده و از میان خلق برخاسته اند. چرنیشفسکی مخصوصاً این نکته را متذکر می‌شود که صاحبان این چهره های درخشان قهرمانان خیالی نیستند بلکه همپایه و همعراز ایشان در اجتماع فراوانست. چرنیشفسکی در پاسخ کسانی که این مردم درستکار را قهرمانان خیالی می‌پندارند چه چینی می‌گوید: «پندار شما درباره این دسته از مردم نادرست است. آری ایشان در پلندی نایبند اما نه بلکه شما در پستی پستی می‌پیرید. اکنون شما مشاهده می‌کنید که ایشان نیز چون شما مردم روی زمینیه ولی چون شما از زلفانی گودال زندگی خویش با ایشان می‌گریستید چنین مینماید که ایشان در میان آسمانها در طیاران پروازند. آری همه کس می‌تواند و البته باید بمقام رفیع ایشان برسد.»

چرنیشفسکی فیلسوف و نویسنده رئالیست است و ثابت می‌کند که مردم نوین داستان‌ش تخلیاتی نیستند بلکه نماینده مردم واقعی و زنده عصر وند. چنانکه تشابه کتار و کردار لایوخورف و ورا با لونا و کراسنوف با یوکوف و او بر و چو و سیمای «مردم نوین» را ثابت می‌نمایند. چرنیشفسکی برای بیان ملاحظاتی خود در باره مردم جدید توده حقیقی خلق را معاملم ساخته در پایان چنین می‌گوید: «اما چنانکه شما نیز در ۱۹۰۵-۱۹۰۴) - سیدوروفی (۱۹۰۵ - ۱۹۰۴) پس فیزیولوژی روسیه - گواراوسکی (۱۹۰۳ - ۱۹۰۲) طبیعی دان مشهور روس - یوکوف و آبروچو و خواهان کورون کروکوفسکی در میان دست‌انگاری انقلابی، روشن فکران مترقی آن عصر بنام میرانتس.

تربیت و کمال خویش بکوشید پیشک می‌توانید با مردمی که من وصف کردم از تمام جهات همعراز شوید. هر کس دست تر از ایشان باشد براسنی دین‌هست و عقبر است. دوستان من! از دخمه های خود بیرون آید و بجهان آزاد و درخشان گام نهید! زنده گانی در این جهان آزاد بسیار زیبا و باشکوه است و راه وصول باین زندگانی جلاب و فریبنده است. تنها باید آزمایش کنید. تا می‌توانید در تربیت و تکمیل خود بکوشید؛ هرگز نفسی را بی‌طعامه و تحقیق نگذارید! تفکر و تمیق کنید! آثار وادمراتی را فراغت کنید که چون ستارگان در آسمان این جهان آزاد می‌درخشند و از لذات حقیقی حیات برای شما داستانها می‌گویند و شما را بچگونگی زندگی زندگانی مردم پاک‌نهاد و کامکار و احسانای می‌کنند.»

رمان چرنیشفسکی نونوه برجسته‌ای از رمانها انقلابی و سیاسی در ادبیات روس در سال ۱۸۶۰ محسوب می‌شود. ادبیات روس مظهر خاصی در سیر ادبیات جهان دارد. برای مثال کافی است که ادبیات عصر انقلاب پورژوای فرانسه را در قرن هجدهم با آن مقایسه کنیم.

انقلاب فرانسه در قرن هجدهم ادبیاتی بوجود آورد که وجه تمایز و علامت مشخص آن بازگشت به دوران متیق بود. انقلاب پورژوای فرانسه باغبان جامعه کهنه پیشین در ادبیات و هنر تجلی کرد. مارکس در این باب می‌گوید: «آرزو و تمیلات این انقلاب با تمیلات قهرمانان عهد عتیق درهم آمیخته ست.» اما برعکس دست‌انگاری سال ۱۸۶۰ روسیه ادبیاتی بوجود آوردند که در آن رهبران انقلاب عصر خویش را بجهان معرفی کردند و سیمای مسعور کننده انسان نوین را بجهان آوردند.

قهرمانان رمان چرنیشفسکی پیوسته بآینده می‌نگرد و هرگز بجامه سنن قهرمانان پیشین التفات ندارد.

در اینباره مارکس می‌نویسد: «انقلاب اجتماعی قرن نوزدهم نیتواند در هنر و ادبیات از گذشت سرمشق بگیرد بلکه باید از آینده کسب فیض نماید. او وقتی می‌تواند بقویترین پردازد که هرگونه خرافات و کهنه پرستی پیشینیان را طرد کند. سبب التفات انقلابهای پیشین به خاطرات تاریخی گذشته تنها آن بود که از خود فارغ شود و به حوادث موجود التفات نکند. اما انقلاب قرن نوزدهم باید مردگان را بدفن اموات خود و گذارد (یعنی کهنه پرستی درخور کهنه پرستان است) تا بوجود خویش سمرات یابد. آنجا لفظ بر معنی حکومت می‌کند اما اینجا معنی بر لفظ حاکم است.»

چرنیشفسکی در توصیف و شناختن قهرمانان خود روش خاص دیگری نیز برگزیده است که همان او را از ادبیات دوره انقلاب پورژوای فرانسه کاملاً متمایز می‌سازد. معرفت انقلابی «انسان نوین» در رمان «چه باید کرد؟» با اصول منطق و فلسفه نوین و آرزو ها و تمیلات پر شور برای زندگی سادستند و بر شکوه بشریت در جامعه کنونی آینه و رنگ آمیزی شده است.

بگذار دستهای این آرزوها و پندارهای شیرین را با اندیشه های فرضی سوسیالیزم تخلیاتی آمیخته انگارند. حقیقت و عظمت این افکار پرشور (چنانکه در روزهای چهارپورا با لونا که دورنمای جهان آینده را با تمام زیبایی و درخشندگی آن توصیف می‌کنند) همانگونه که این اثر گرانبهای چرنیشفسکی را از ادبیات درباری لیبرال عصر خود جدا ساخت آنرا نیز از ادبیات دوران انقلاب پورژوای فرانسه متمایز می‌سازد.

رمان دهه باید کرد؟ پرده در تمام کشور های اروپا مشهور شد. ترجمه این رمان بزبان فرانسه در سال ۱۸۷۵ توجه نویسندگان و انتقاد کنندگان فرانسوی را جلب کرد. می‌گوید: «امیل زولا» نویسنده معروف فرانسوی تحت تأثیر رمان چرنیشفسکی داستان مشهور خود «خویشی زنان» را نوشت.

در بیست و ششم دسامبر سال ۱۹۰۴ یکی از استادان موسیقی امریکا نظریات «لوانالسوی» را در باره رمان «چه باید کرد؟» استفسار کرد. او در نامه خود چنین نوشت: «این رمان مظهر قدرت فکر و عظمت روح و آرزوهای متهورانه است که در آن احساس و عواطف بشری با حقیقت هنر هم آهنگ گشته است. من از عهدۀ لذاتی که هنگام خواندن این کتاب بر من چیره شده است برنیایم.»

چرنیشفسکی بجز رمان «چه باید کرد؟» آثار ادبی دیگری نیز از خود بیادگار گذاشته است. در زندان دو در بطوربال و رمان «الفردیف» و «داستان در داستان» را نوشت و در نیمه گاه سبیری رمان «مقدمه در مقدمه» و «صدای آرام» و «انتکاس روشنائی» را پرشته تحریر آورد.

چرنیشفسکی نویسنده‌ای خوشبین بود. او با یابان و اطمینان کامل بآینده ملت و وطن خویش مینگریست. چرنیشفسکی مانند گوگول از ذهنی و بلیدی زندگانی اجتماعی روس انتقاد میکرد. اما گرانبهای ترین قسمت آثار ادبی چرنیشفسکی توصیف هنری و ترسیم سیمای مردم مترقی و نوین است که «رفته رفته بر باره ایشان افزوده می‌شود و قدرت مادی و معنوی ایشان رو به روز می‌گردد و در راه استقرار زندگانی درخشان آینده بیکار می‌کند.»

سمرت و خادمانی در زنده گانی و ایمان راسخ بآینده درخشان جامعه بشریت و آرزوی سادستندی همه مردم در سایه کار و فعالیت... چنانکه خود می‌گوید: «زحمت و کار، نیرو و عواطف انسان را تازه و شادان می‌سازد» - «عشق و آرزوی مشاهده روسیه آزاد و نوین که در رمان «چه باید کرد؟» منعکس گشته این نویسنده عظیم‌الشان را بمصر ما نزدیک می‌سازد و او را بجامه آزاد و مترقی برآرد و منزلت پیشیناسد.»

دعوت چرنیشفسکی از بشریت بکوشش و تکاپو برای رسیدن بآینده

درخشان و بر شکوهی که اکنون در کشور شما را تحقق یافته بسیار شایان دقت و معطافه است چنانکه خواننده معاصر پس از مطالعه این سطور بی‌اعتبار بکوشش و تکاپو در راه این آرزوی مقدس تمیج و تحریک می‌شود.

«در آینده زندگانی زیبا و درخشان است. آینده را دوست بدارید، در راه این زندگانی بر شکوه می‌جهت کنید و از کار کردن و کوشیدن دریغ ننمایید، بآن نزدیک شوید و آنچه برای زمان حاضر از آن میسر است استفاده کنید؛ هرچه بیشتر از آن آینده درخشان برای زندگانی سال خود توشه فراهم آورید بجهان اندازه زندگانی شما لذت بخش تر و درخشانتر و گوارا تر خواهد بود.»

پس بسوی آینده درخشان پیش تازید و برای رسیدن بآن تکاپو کنید و از هیچگونه زحمت و تلاش دریغ مدارید تا هرچه زودتر از سعادت و کامرانی حیات حقیقی آینده برخوردار شوید. ولی اکنون آنچه میسر شود از این آینده درخشان برگیرید و زندگانی خود را بزینت‌های آن بیارزید! چنین است وصایای چرنیشفسکی در رمان «چه باید کرد؟»

VI

بشر دوستی و میهن پرستی چرنیشفسکی

چرنیشفسکی آننگاه که می‌خواهد ارزش فعالیت دوران زندگانی بلنیشکی را تعیین کند چنین می‌گوید: «تمام کوششها و فعالیت‌هایش از شمله عشق فرورانی لبر گرفته که آن حس وطن پرستی آتشین اوست.» اما حقا این کلمات را باید درباره ضمیم چرنیشفسکی تکرار کرد. کوششهای گوناگون و فعالیت‌های متنوع چرنیشفسکی همیشه بیک هدف و منظور اسابت می‌کرد. یعنی او آرزو داشت تا اسباب شهرت و انتظار وطن خود را فراهم سازد و سبب سعادت و کامکاری هموطنان خویش گردد.

میراث زندگانی او این سخنان است: «... اهمیت تاریخی هر مرد بزرگ را باید با معیار خدماتش بر دم و با شایستگی و لیاقت انسانیش یعنی نیروی وطن پرستی او اندازه گرفت.» مسأله نقش تاریخی کشور روس و آینده وطن شور و التهابی در دل چرنیشفسکی هجده ساله انداخته بود چنانکه در این باب می‌نویسد: «آبا تمایل و خواسته های قلبی ما تنها باین محدود می‌شود که بکلیون و یا نصد هزار قشون مسلح داشته باشیم تا در موقع دلخواه بتوانیم مانند هون ها و مغولها اروپا را تسخیر کنیم؛ ایشان چون طوفانی سهمگین برخاستند و آنچه در پیش پای خود بافته بفتا و ویرانی کشیدند و آتش زنده و مردم را غارت کردند و کشتند. آبا سروشت ملت ما نیز چنین است؛ آبا ما باید تنها در روابط سیاسی و اعمال جنگی

واستراتژیکی بیرونی و کارآزموده باشیم و در سایر شئون حیات ملی فیر و کوچک جلوه کنیم؟ اگر باید چنین باشد شایسته تر آنست که در سرزمین روس متولد شویم. آری برای مردم جهان بهتر آن بود که هون وایتلا و چنگیز و تیمور لنگه و دیگر سرداران جنگی و سپاه جبارشان از مادر متولد نمیشدند. نه ملت روس هرگز در تاریخ سیاسی جهان کشور گنایان و جنگجویان و غارتگرانی نظیر هونها و مغولها وجود نخواهد آورد. بلکه افرادی را در دامن خویش پرورش خواهد داد که نجات دهنده بشریت باشند و همانگونه که در گذشته قاره اروپا را از یوغ بندگی و زنجیر بردگی مغولها و سلطه فرانسویان و ناپلئون نجات داده در آینده نیز جهان را از ظلم و ستم جباران و بیادگران رهائی میدهند.

... باشد تا در روسیه همانگونه که در جبهات سیاسی به عدلیت خدمت کرده است بیعتا معنوی جهان نیز آنچنانکه شایسته است خدمت کند و همچنانکه خود را در جبهات سیاسی توانا نشان داده است در شئون دیگر زنده گانی، یعنی در محیط علم و هنر، نیز توانا و مستقل بنیایند و در نتیجه بشریت را وادی جهل و بدبختی و رهائیده برای رستگاری و فلاح هدایت کنند.

آری تنها اگر جزئی از این حوادث عظیم که سبب بشریت و تکامل بشریت میشو و بوسیله ما انجام پذیرد قلمی است جبهات ما در این جهان پیرونده و بیشتر نخواهد بود.

حقیقه آرزوی عالیتر و جدا تر از این نیست که انسان خواستار اختراع جاودان وطن خود باشد و برای عموم مردم خیر و سعادت همیشه بخواند.

این نامه که چرنیشفسکی در آغاز جوانی خود نوشته متضمن مفهومی فوق العاده بر معنی و ارزشمند است. اندیشه قدرت جنگی کشور پهناور روسیه و استاد سمیع بنفش ملت روس در دفاع اروپا از هجوم وحشیانه مغولها و نجات مردم آن قاره از سلطه شوم ناپلئون و ایمان کامل بوظیفه و مأموریت فرهنگی و تاریخی ملت خویش و بالاخره فداکاری و از خود گذشتگی او بشام معنی در راه خدمت وطن و کوشش در راه اعتلا نام و شهرت و عظمت این کشور همه اندیشه هائی است که الهام دهنده فعالیتهای سودمند و شریف چرنیشفسکی برای آینده بود.

بفیده چرنیشفسکی وطن پرست کسی است که نه تنها وطن خود را دوست ندارد بلکه ترقی و تعالی آنرا بشام جهات آرزوکننده و با ابراز عقاید سودمند و نافع در حیات سیاسی و اجتماعی کشور خود شرکت جوید. اما تمام این صفات باید در نهاد یک فرد مبین پرست با اشگر فروزنده اشتیاق با انقلاب منور شده و باین حقیقت که انقلاب یگانه راه و سوز بسامد و کامکاری است ایمان راسخ داشته باشد و همچنین انقلاب را یگانه وسیله اتمام استعداد و رستگاری بشناسد.

چرنیشفسکی فرور ملی کوتاه نظران و حسن ناسیونالیسم را زیان بخش میدانست و هرگز منافع کشور خویش را از منافع عموم مردم جهان مجزائی نمیدانست و حقیقه از دشمنان سرسخت شویبیم بشمار میرفت و با نیشخند ها و تمسخر های زهر آلود کین بر جبین کوتاه نظران وطن پرست داغ باطله میزد.

بفیده چرنیشفسکی ترقی و تکامل فرهنگ هر ملت باید همراه با ترقی و تعالی فرهنگ عمومی بشر انجام پذیرد زیرا امر ملی جزئی از امور جامعه بشریت محسوب میشود. او در این باره چنین نوشته است:

« ملیت نسبت به شرف عمومی بشریت تکامل مینماید و آنچه بهر فرد آزادی و پیروزی معنوی عطا میکند تربیت است. و حیثیان همه پایکدینگر شیبند اما سبب تمایز ملتی از ملتهای دیگر وجود افراد برجسته آن ملت است که سطح فرهنگی ایشان از دیگران برتر است. باین جهت اگر ما دوراه تکامل فرهنگی عمومی بشر کوشش کنیم، با آنکه این کوشش و تکاپو مستقیما متوجه سطح فرهنگی ملت ما نیست، دروغین حال در راه تکامل فرهنگ و معارف ملی خویش نیز کوشش کرده ایم.»

چرنیشفسکی با حرارت بسیار از نهضت آزادی بخش ملی اروپا و امریکا برخند جهانفروزان و استعمار گران حمایت میکرد. او پیوسته مراقب پیشرفت و توسعه مبارزات ملی و آزادیخواهی ساکنین اوکراین بر علیه دولت اطرش بود.

چرنیشفسکی با توجه بسیار اختیار جنگهای آزادی امریکا را که در حقیقت مبارزه بر ضد برده فروشی در جهان بود، مطالعه میکرد و این خود دلیل آنست که وطن پرستی چرنیشفسکی با دمکراسی و انترناسیونالیسم و بشر دوستی آمیخته بوده است.

هنگام فضاوت درباره ملت روس از طرفی حس انتخار و عظمت این ملت او را تهییج میکرد و از طرف دیگر مشاهده فقر و محرومیت مردم خاطر او را آزرده میساخت.

او از یک جانب نمیتوانست خالی از حس غرور درباره ملت روس و عظمت و اقتدار و قدرت و اهمیت تاریخی آن قلم فرسائی میکند، چنانکه مینویسد: «مشاره و افراد ملت ما بسیار است، ما بعدی نیرومند و مقننیم که حتی بنتهائی در برابر هیچ نیروی سر تسلیم فرود نخواهیم آورد. ما برای استقلال امنیت کشور خویش بساعت و یاری دیگران نیازمند نیستیم. ما آرزو مندیم که تنها پایگاه قدرت صوری و معنوی خود زنده گانی کنیم. شاید این ادعا خالی از ضرور و تکبر تلقی نشود. اما نباید بگفته دیگران اعتنائی کرد زیرا اساس این مدعا را حقایق تاریخی و احصایه ها بانهات رسائیده است.»

چرنیشفسکی پیوسته میکوشید تا ملت روس را بیدار کند و برای انقلاب

بر انگیزانه او بدون تردید و تزلزل بوقوع انقلاب ایمان داشت. آرزوی او سرانجام تحقق یافت و اینک وطنش با آزادترین کشور های جهان مبدل شده است.

آمال و آرزوهای پرشور چرنیشفسکی برای سعادت ملت خویش و تعالی مردم جهان و کوشش خستگی ناپذیر وی در راه جسجری طرق امکان آن همواره چهره تابناک او را در خاطر ملت روس و ملل آزاد جهان بعنوان دوست حقیقی پش خاوردان خواهد ساخت.

چرنیشفسکی بادیده تیزبین و نگاه نافذ بآینده مینگریست و تحولات سیاسی و صیر تاریخی بشر را در آینده پیش بینی میکرد و بالاخره باین عقیده ایمان داشت که سرانجام زمانی فرامرسد که جنگهای غاصبانه پایان خواهد یافت. چرنیشفسکی تحقق این آرزو را با حکومت طبقات زحمتکش مربوط میدانست و معتقد بود که: «حکومت کارگری در راه منافع زحمتکشان (نه بدستور مردمی که باین منافع یگانه و نسبت به آن بیاعتنا هستند) خواهد کوشید.»

هنوز اندکی پیش نیکگردد که ملت آلمان بدستور مردمی که بمنافع زحمتکشان توجهی نداشته و به تمدن و دمکراسی بشری با بی اعتنائی مینگریستند بچنگ غاصبانه ای پرداخت. اما کشور شوراه که در آن بشام معنی حکومت در دست طبقه زحمتکش است بچنگ مقدس و آزادی بخش خویش پر ضد همان غارتگران فاشیسم که تنفر نژادی و بربریت، بردگی و مرگ را برای بشریت سوزات آورده بودند پرداخت و برایشان پیروز شد و جهان تمدن را از یوغ بندگی فاشیسم نجات داد.

در این جنگ چرنیشفسکی با ملل شوروی همراه بود و با شخصیت و حیات گرانمای خود که دوراه سعادت وطن و ملتش از دست داده بود مردم شوروی را بر ضد فاشیسم آلمان فرا میخواند. ملت شوروی در جبهات جنگ پیوسته و صیابی گرا بیباکی چرنیشفسکی را بختا پر داشت که گفته بود: «در نظر ملت روس حتی اندیشه امکان سلطه یگانگان در کشور پهناور روسیه بیپوده و بی ارزش جلوه میکند.» چرنیشفسکی با اصل برتری نژاد و با هر گونه غصب حقوق ملتها بشام جبهات مخالفت داشت و با سرسختی با آن مبارزه میکرد و از جنگهای غاصبانه و استعمار طلبانه متنفر و بیزار بود.

چرنیشفسکی بفتح و پیروزی آلتکسان که در راه سعادت زحمتکشان و استقرار آزادی و دمکراسی مبارزه میکنند ایمان کامل داشت و بدون تردید و تزلزل، فنا و نیستی آلتکسان را که سعادت خود را در غصب حقوقی و اختناق آزادی دیگران مینهادند پیش بینی میکرد و معتقد بود که این دست که در راه استعمار و بردگی و ظلم و استبداد پیش میروند بزودی در منجلا بانه جلال و نابودی

سرنگون خواهند شد.

علم و اطلاع چرنیشفسکی بحقایق تاریخی بوی اجازه داده بود تا با اطمینان کامل فنا و نابودی هر گردنکشی را که برای استعمار و بندگی بشریت میکوشد پیش گوئی کند. آری او در این باره چنین نوشته است: «... در مواردی که ملتی در راه جلب سود خود منافع عمومی بشریت را زیر پا میگذارد و رابطه ای از طبقات اجتماع منافع اکثریت ملت خویش را پایمال میکند همواره نتیجه و پایان کار نه تنها برای زیان دیدگان بلکه برای همان سود پرستان که تمسح منافع دیگران را سود خویش میدانند نیز زیان بخش خواهد بود. در این موارد همیشه نتیجه مسلم و قطعی این است که آن ملتی که در صدد استعمار بشریت بوده خود بمرطه اشغال و فنا افتاده است و آن طبقه از اجتماع که برای نفع جزئی با کثرت مردم کشور خود ظلم و ستم روا میداشته بصفایت وحشی و خطرناک دچار گشته و در نتیجه ملت را نیز فدای منافع بلند خویش ساخته است.

سخنان این نابغه پیشگو در عصر ما حکم قطعی محکومیت فاشیسم و جهانفروانی است که در بی آن نیروی سیاهکار در حرکتند و کوشش میکنند تا سلطه شوم خود را بر سراسر جهان مستقر سازند. مفهومی که در این کلمات چرنیشفسکی نهفته شده با نظریه آلتکس مطابقت دارد که میکوبد: «مانی که حقوق ملل دیگر را غصب میکند هرگز خود از نهدت آزادی بهره مند نیست.» چرنیشفسکی بآینده درخشان ملت خویش و آینده بشریت ایمان داشت و بعنوان دیدگان خود میگفت: «راستی آینده شما حس رشک و حسد را در دل بر میانگیزد. آری همان آینده درخشان که نفع و هدایای بیشمار و گرا بیباکی با خود همراه میآورد بشما فرصت خواهد داد تا اندیشه های ما را درباره جامعه بشری به تحقق رسانید.»

اکنون مشاهده میشود که سخنان این مرد بزرگ تحقق یافته است و نه تنها کشور چرنیشفسکی بلکه قسمت اعظم جهان از پرتو آزادی منور گشته است.

چرنیشفسکی سرمایه میاهات و انتخار ملت روس است. ملل شوروی و مردم جهان آزاد و منرقی نام این نابغه بزرگ را در دل خویش جاودیدان عزیز و گرامی میدارند و پیوسته از منعم نواشی آنان بیدر آثار وی بهره مند میشوند.

نام نیکلای گاوریلویچ چرنیشفسکی در میان اسامی درخشان نماینده گان برجسته تاریخ گذشته خلق شوروی مقام برجسته ای را داراست و سبب درخشندگی این فیلسوف عظیم الشان و نویسنده و متفکر بزرگ مانده خورشید در میان ستارگان تابناک آسمان دانش و هنر جهان بیوسته تجلی خواهد کرد.

نام بر انتخار چرنیشفسکی تنها به در سر لوحه نامه های آ. مردانی که سبب شهرت جاودیدان گنجینه فرهنگ ملت روس در جهانند ثبت خواهد شد.

فهرست

۴۱	صفحه	۱- ابله
۴۵	<	۲- نخستین نتیجه عمل ابلهانه
۵۱	<	۳- مقدمه
۵۶	<	فصل اول . زندگی وراپاولونا درخانه پدر ومادر
۱۲۱	<	فصل دوم . عشق نخستین و ازدواج
۲۵۱	<	فصل سوم . در خانه شوهر وعشق دوم
۴۷۰	<	فصل چهارم . ازدواج دوم
۶۰۲	<	فصل پنجم . اشخاص جدید و نتیجه
۶۹۷	<	فصل ششم . تشییر صحنه
۷۰۰	<	ضمیمه

چه باید کرد؟

از

داستانهای مردم نو

[... از نگاه دیگران](#) 

[عکسها](#) 

[کتاب و نشریه](#) 

[از نگاه آزاد \(م. ایل یگی](#) 

[از نگاه فریدون ایل یگی](#) 

[روزانه ها... روزانه ها... و امروز... روزانه ها...](#) 